



FROM
THE LIBRARY
OF
SIR WILLIAM OSLER, BART.
OXFORD

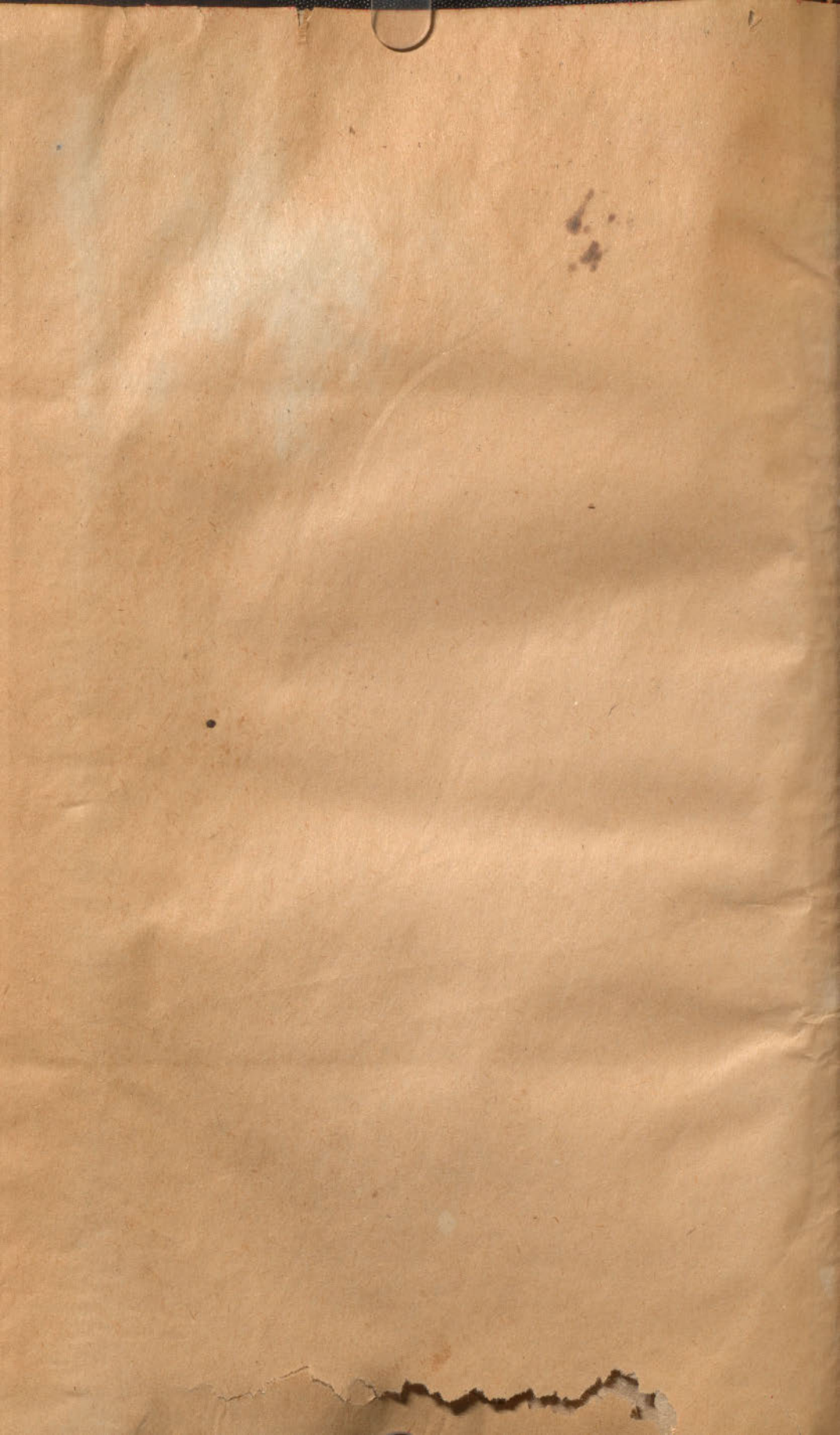
7785 74

M 2

7785

74







طب قندی

Lucknow.

14. XI. 25.

N.S.

۹
۹

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و ثناي بغير صالحی را سزا است که خوان
 پیر از عمت نای کومان در آستانه اوست و وقف فلک با حرام
 گوشت منقش ساخته آو در روز نامحذور بران سرور کانی که نمای
 خانه اسلام احکام آرزو یافته و لوای قرب در قضای قاف
 تو سین و بر او را ختم آما بعد ان بر صبر نبرد و الا از ان بند قطره
 و بند قطره ان صحت قدرت محمی و مستری به که این نحو
 چن خرم منجهای کوم پندت در ان نیتیم و هر که ساخته و برود
 و خطای کسیده نوال صاحب قبله خداوند نعمت نوالی اصرار الله
 بهادرت مقتضای عقل خود موافق ایشاد و حبس به آود است
 با برکات قدسی صفات که توان نمرت فرطت منندی
 طبعت حور سید صورت حصول به جاضدی و بد نوی قبله

بیاست است حکام آفتاب نوا ای صاحب فیه خدا و بدعت نبی
زبان محبتش عالم و عالیان نواب آیه الله علیه بهادر آن نظام
آنکه چید سیکان بهادر حضرت حکم دام آفتاب و اخلاص
چندی بجای می عجب و عجب از لوهی باره تنگ و بستت راج و غیره
در سبت یکبار و سه صد و چهل و هفت و مطلق سبک کرد
و چهارم جری فدیسی از سدی نقیسی ترجمه کرد این امید وار در اول
و انستد و در سندان میس بنده است که اگر خطای و شهبوی
شده باشد بنیل گویند و قدم اصلاح بران جاری دارند که
نواند آهو کیرت به بکرم حاموش باشد **بسیار است**
دور و مستعد است باید دانست که تعداد سمیت صد و
سخ یوم بازده کوی سنی و یک پل و سنی پیل متفرست
در ماه هر شکر است تا سکر است آنچه گویند سنی
و کاج سنی و کور کای سنی دور و کاج سنی و سرور
ماه یقه گو و سال قمری سه صد چاه چهارم لب کوی
چهارم و سبیل نور و از یقه و همراه هر چاه چاه

بچیت ۲۹ نهم روز سیل را ماه مقر است درین کانی
بیس عمل می آید از بیخی در سال سسی که از حساب
قمری یازده روز از آزادی آیند در حساب ماه بانی
در عرصه دو سال است دور روز و در هشت ماه از سال
بست روز آفرود شده بکمی در میان سی و دو ماه سی روز
گردیده ممالس در سال قمری می آید در سال شمسی
توانند در درین سی و دو ماه که سیزده ماه آفرود
در سیزده ماه گمی که قمری افتد مفصل مقصود بیل نفی می
و در مادحیت و نیساکه چشمه و استاد و ساون و ههاد
و کنوار ممالس می شود در ماه و گم و گم و گم و گم
ما که و به با کرم ممالس می کرد و فصل نیست که از جدول
حدی یعنی مکر افرا ایس فریاسی و چهار کهری سائر
بل با تاریخ و هم از جدول جزا یعنی مهن که سب ماه
بیکر دو درین روز تا اقیاب او تر این یعنی بطرف شمال
می باشد سوای ماه حیت کار نای خوب می شوند

عبارت
بچیت

شجریل بر طالع یعنی کرک کی تالیست پنج کوی چهل و چهار روزین و او است
 عبت تاسی و جابر کبری سارده لیل بانارح و هم کویل تو س لعی
 میگردد درین ایام شش ماهه که انقباب و چهاین یعنی به سمت شب
 می باشد کارهای سادیه نمودن خویشیت و شکرات و این ماه نهذیه
 و دوهوی که بعد از ده ماه اول مارح سیردهم رور روز نایم بعد از
 پیر و ایر بر دوسر بعد از ^{۳۲} و دو ماه تجارح ^{۴۹} است و هم حواصه ام رور
 و بناوس بعد از بر دله ابره بود جابج زور و یک در کمال
 و در فصح که تجلیت حمل یعنی تور و در دو مخر تجلیت میران بر این
 به اقباب بعد از هفت کی و سیه رور و یک ^{۱۰} و در هفت روز
 حساب سکر اینست و از نیا به نذیه مفر از اول ماه سکر است بر روز
 و در نایم بعد از آن کفاح برور و یک و کفاح برور و یک کفاح برور و یک
 و در کفاح از کفاح قسم شده ماه لور و یک سکر است مفر بعد از آن
 و در سارده ماه و یک روز نماند تا انما و سنی که سکر است حر که و
 سنی سکر است بعد از و در راه در حایات سکر است مفر نماند سکر
 و در سارده که مفر است بود یکماه از راه و بود مفر که ان بر دو

بازده آخوناه اول و ماه و در روز شروع ماه دوم را ملائمت
در ماه ملائمت سابع و عوه کار تا نو که نیک باشد بجهت نیر
حیرت و حب و یو جاپار تپی سبور قدره تواند شد بتر
و بر کابله ملائمت در ایام ریاست کما یه بنا بر ریاست و اول
نقد خولت **در بیان موانع اول مولدین که در یک** از آن
ماه شان بعیت کاتک باید دالت که کهدر یک در عر حتم
مذکور است بعد از آن مقرر است هر گاه اول ملاحظه در
آن مفضل فیل از سه بود یعنی خصوص منهد ایام مذکور بیا
در سگرات سگرت نیک ماه خصوص
روز پنجم بعد از شش در اول روز
تمام بود و در موقوفات یکدیگر
خوب اقباب ملاحظه در ایام بهات
مذکور بود و چون بخواهد بهات
کهدر یک را گرفته طلبین در روز و صانع
چون نمیکند و صاحب کهدر یک میخیزد ترکت

بازده
در ماه
حیرت
و بر کابله
نقد خولت
ماه شان
مذکور است
آن مفضل
در سگرات
تمام بود
خوب اقباب
مذکور بود
کهدر یک
چون نمیکند

بازده

ترکیب اوف سمت نام کندی که در کرم و کلو سیاه و

و دیگر بدین بقید باشد اگر بنظر در آید بسیار خوب است **ترکیب دوم**

بسیار نهند نام کندی که در کرم سیاه و دیگر چغندر اگر بنظر در آید

میافک است **ترکیب بیستم** لغو نام کندی که در کرم سیاه و

و دیگر همه بدین بقید باشد اگر بنظر در آید خوب است **ترکیب سیام**

و دیگر نهند نام کندی که در کرم سیاه و دیگر چغندر اگر بنظر در آید

خوب است **ترکیب سی و یکم** کوهنوز نام کندی که تمام بدن زرد و

اگر بنظر در آید ناقص است تمام ساق در خفا و بنابر گذرد و در

سنگان بعد و گش پهل بر آید و این خوب است **ترکیب سی و دو**

ندارد و پهل ملاخچه موشی و چهار کرم که در بر اطراف

برود اول در ایام خیزد و در تقویم **ترکیب سی و سه** کندی که در

در سنگان نیک بنظر در آید پهل هم از همه پهل و اگر خفا

باشد ناقص ملاخچه در آید پهل ناقص می شود و در زمین سیمان

اگر در زیر در بنظر در آید زرد است پهل بسیار خوب است

و در سنگان نیک بنظر در آید مطالب دبه محصول حجامد

ترکیب سی و دو

ترکیب سی و سه

سمت بین الشرق و الجنوب یعنی کوه کوه ملاحظه نماید
دولت باید و دیگر خطه اسی باشد طرف جنوب از بلاد
شود هماری کرد طرف جنوب و المغرب یعنی کوه
اگر ملاحظه کند ساعت در قوه و نگاهد خوف بخاطر کند
طرف مغرب اگر بر بخورد در ظل و حوله در صحره بدست آید
بین المغرب و الشمال یعنی بای کوه اگر ملاحظه نماید کوه را
قباب حوله بالکی خواه آب و آه نیک خوب است
آید و پارچه نغین رنگ حاصل شود در
بگذرد طرف سما که بر خط در کوه زن صاحب خان
بدست که طرف بین الشمال و مشرق یعنی آن کوه
که چهار کندی که بعد از ملاحظه در کوه چهار کندی
کرد و دیگر فرصت نوا کرد که در کوه نغین که کوه نغین نام
و الف نام بدن او در دولت ملاحظه در این ملاحظه
فوت نوا بسیار خوش است و این کوه در کوه نغین
بملاحظه کس نماید و هرگاه که در ایام کس نغین او
ملاحظه نماید

ملاحظه می افتد **پهل** ملاحظه نمودن هر چهار کعبه در یک
در جای یک استیک سویی بر اطراف مدوره و آنکه اگر متصل
آب یک و صاف و بالذات میاید قیامت به تمام سطح آفاق
و نزدیک بر زمین اطراف آسمان برود گمان در میان
هر چهار کعبه در میان حواء صحرائی میماند ملاحظه در لیه در
دست آید و از در حواء در وقت بر تری می آید و خورشید خورشید
خاص است که در دو پهلو است و خوب است و اگر در قیامت
حواء اصطلاحات یا جهای ابره و یا بهای کعبه و بالذات نام
و شیده و دود و بالذات باجه سفید و بالذات صوفت
در همه دعوات و در وقت از در حواء بر آید و برز
در از آب یک صفات کعبه جوهر سیره کعبه و طلعه
مستمر صفت را اجماع بالذات در بی ای برین حواء و بالذات
که کشته دارد در حواء و برکت بسیار در کعبه بر زمین
این طلعت خوش و جوهر کرد و در حواء کعبه حواء بر دراز
در از آب کعبه شایخانی بر زمین او بخته باشد خواه بر در

بیشتره و از شیرین و مالای نهال نوشته که فدر
از زمین بر این بر ملا حظه نماید دولت بدست آید و اگر
تویک دو سدر و مکان گوشه حارزه را که قاول
می باشد ملا حظه کرد و پهلای خوب است و اگر در باور حسی
و انداز حانه ملا حظه کرد در بدست آید و این نوعی است
بزرگ حاصل کرد و چهار کله رفع آرد و اگر متصل
در با و مالای و بالار حل کفوف در حباب بر مالای
کاسته شود و کله کله مالای مالک و با زدم هم حاره
متصله کاد مالای دولت حوله بزرگ است مالای
یا جیک در حاره و ایناران مکان بلغمه در مالک مشک
باشد مالای نام و معیاره یا حکمی که در این نوع اشکال باشد
مالای درخت سدر دار و بالار حاره در بادست در زمین
هموار نند و بالار خوب شون و عود نوشته مکان چینه
نیاید و میگرد که در بولد در شادی بیرون در وزن
خوبی است باشد ملا حظه در که پهلای خوب است

فکر

بسیار

خوس و خورم و حجت بدن یا ست گویا چه بای
تغیس و طی بهای لذیر و صبح مویع مکه کا و دوه حاورا
اجار بایه سار حاصل افوا آر بالا مسلا ایب و فیک و نار
کلان و بر کهای کسوف و بکهنه تنلو و دوه ملاحطه
رایجه ملک کرده در شیند افوا رایجه دیگر نمائند خواه
و اولان و بعد میسار سید که و حطال خب با دلخواه
اگر مالدیج ریت بر میدهم و ام بود و دوه ملاحطه نامه
راج بیت که در دست فوه حاصل افوا آر بالا
گر کیس لبح کو بر ملاحطه در که حوات و شمر و دوه
و دوه شمس رسن نول و دوه حاصل افوا و بارجه نازیک
بر نیک سید که و اگر در رسن در گاه سیم بلایم کولاج
رشته بنید ملاحطه در که بارجه نازیک حیدر کبک سید
آید شادی و کجای کرده اگر در زمان کشتی در آن
قدیم سگ چو مالس و فوه شده بر سنج در له زل سینه
و کر مالدیج دخیه فله ملاحطه بایه حیدر سید که و اگر

بر زمین که در آن ز رخت بندن باشد ملاحظه نماید ز رخت
و اگر درستی که قدمه را زنده باشد ملاحظه در یکدین میکند
بدت آید و اگر کلاه تعجب کند که کبریا کوی ملاحظه نماید
نقد نفس طوی لذیر بد آید و اگر مخدم چهار کجی مذکور کجی از
بنده که طرف دیگر روزنامه بهنگام که راجع العرف است
اگر صحیفه باشد برودنی است البته حامل بود و متابعت نماید
اگر از چهار کجی مذکور کدام کجی از یک طرف پروردگار بود
باید بهنگام است که راجع العرف صحیح که بخود از اوده
نمایند و اگر از صحیح نماید هر ملاحظه نماید که دوست خواهد که
سر در یافت بود و اگر بعد از دو نیز تمام موقوف خود آن
دانه و نویسد این ملاحظه نماید بخود هم طعام و آب نفس تمام
برای صاحب خواهد بود و دولت بی یابانی است که وارد است
بلورال ملاقات خود و اگر بوقت روزه بکنیم است
راست ملاحظه نماید بهنگام بسیار خوب است و اگر نیز نمایانند
بوقت است که از رفته نام کند و بگوید که ما هم بهنگام است

دارد

اگر زمین بوقت خوردن و نوسیدن ترط در آید مانند
و اگر سخت گندید که با هم مختار باشد نه بدل نموده باشند
بلا حط در آید از زمین مکانه ملاقات شود و اگر در میان
بلا حط در آید همه کارها بخوبی انجام باید بگردد و اگر نشسته
بمردنی نماید که کتجن رنجور و کسی پوشیده و پنهان
بهر لایه بود اگر سخت گندید که با هم گندختنی باید و بلا حط در
ارکشی دست خواه خویش اقرار که کسی ظرف زخمه باقی شد
باید و ملاقات بود **بلا حط خوردن در چهار کبریه که گفته اند**
باید است که اگر بالای سبلی درختان و بالای سب که گفته اند
جویلی و مکان علیحه افتاده باشد بالای درختان خاردار
و درختان خشک و جایکه خاکستری و انکشت انبار است
باید و بر استخوان و قبرستان و در کرب بالای و آب بجمی جویلی
طرفهای خالی متصل مردم درون غلغله جویلی خواه بمکان آب حاک
یعنی دیو پره و عبادتخانه که خالی از مردم باشد و بالای موسی
و چغندر که در جویلی یا کور جویلی افتاده باشد و متصل شده و بر

کبریه

ز میں پند و نیز و در کس کوسه می آید خوب بنا بر حکمت
انقاد و اندر پند مگر حسیده نیاور و زخوره نیاور و عرقه در
کلج او روز خواه بالذبح طروف بر لریک و بالذبح در
و حوسر سمار نیاور و دیگر معانی ایضا در جابه بلذبح در
بهاست آن بدن بند مگر از بیماری و عرقه ایضا در
و از کس بجایه جنگ بهمان که در اولدین و فلاکت رسد و
و لقر با دست اولون و شمار بسید حاصلت کرد و
جایه که بر هو کسر محبت پیش نیاور و در خف بسیار کرد
بلکه جای قید کرد و اگر در کس خواه بود سمار کرد
از خواب بالذبح و در جابه نیاور و در کس
و بیماری کرد و اگر بالذبح اسما نکرده و ثفاک نکرده
تیرا و خسته نیاور و در کس نیاور و در کس
جایه کس و کس و کس و کس و کس و کس
کچھو خواه مضایب آنها را که آنها و بالذبح حکم
بهاست آن که فوت بود و یا قید کرد و اگر کس
و کس و کس و کس و کس و کس

تفصیل
در کس و کس

۲۰
۱۰

وزمن را بمنقار کند و سزگون بوقت عویب افتاب
که اندکی شعاع هم باقی باشد بملاحظه در آید مهمل اندازد
که بنید ان فوت شود خواه قید کرده و جای که خون او
باشد خواه متصل ب نظر در آید مهمل نهست که جای قید بود
و اگر ممکن یا بخانه و حرم و جایهای نیاک فطاقص ملاحظه در آید
جاری گردد و قید شود و اگر مالی چهره و کهرمل نظر آید از
جای آنجا خواه بسبب زدی و توشش نقصان دولت شود
و حوق گردد و اگر کجس نال خود را بوقت شام از دندان بر آورد
از منقار بگردیال و پیر را بتراند بنیده ان خیره واقعه خواه قید
کسی استماع نماید که از سموعه ان به او هم چشم و الم رود و در
مهمل بسیار ناقص است عیب خراب آنکه جای که کجس باشد
بعضی میگردد مانند باید دانست که در زیر ان و پس
محرزانه به فون است و جای که استغناء نماید حیال باید کرد
که در زیر زمین کانه دفن شده است و جای که نهستی
غالب قبول میگردد باشد معلوم باید کرد که درین

بودند امر لازم است که اگر در میان بر لادن و الله
بهات ناقص است و در این کلمه و خواه که در خواسته

مردم بجا داند معنی از آن نیز همین بهات کرد و **اجزای**

مکانی که در آنجا **مکانی که در آنجا**

مکانی که در آنجا **مکانی که در آنجا**

لازم است که آن مکان به پاک و صاف و مجسمه نم نماید و از آن

و به اول و بنویسد و خوش بود در ایجاد چنانکه باید بهات

ان در کور شده و در چند عرصه سهو در لیه و اگر عمق

نحوه آن بهات آن ناقص است ملاحظه نماید باید بهات

را که در یو خا و باط است در باطلین بهات روبرو

کنند و هر دو کس مایه بخورد و دو چرات باید که سهل

گردد و در دهات خوب باید که اگر زو و کس

و ساعت بعد و بنه و لیک و بنه و بنه و بنه و بنه

باید که در دو بیع بات و بهر دو و بهر دو و بهر دو

و طریقه و در دروغ بیاید مکان آن ملاحظه

حرب

خوب و بهتر بود اگر مکان ای نیک کهن است همه
 رفتار باید خوب است و اگر ترودی رفتار از دهنل مسایه
 و اگر مکانهای منجوس است تاب زود پهل ناقص و اگر باکی
 رفتار باید پهل میانه دآرد **بدانکه بین ز امیدن چنان**
 که چه قدر سعد و چه قدر منجوس است بدانکه زن را یک
 پسر خواه دو پسر خواه دختر هر چه تولد شود خوب است اگر
 سه طفل خواه چهار طفل اگر اتفاق کاد بکاید می شود خواه جانور
 دوسر و دوست ازین قسم که متلون الحال باشد بسیار
 ناقص است حمایت این است که بود میرد و مادر میرد و پدر
 نیز فوت نماید یک راجه ملک را نیز نقصان کرده و خل
 عظیم شود و اگر حیرات و پو جا موافق بونهای آبرو مهال پسر
 بعمل آرد نحوست راجه دفع می تواند شد مگر دفع مادر و پسر
 و طفل بونهای ممکن نیست اگر زن را در ماه پوس دفع اول
 طفل و خواه دختر تولد شود ناقص است تا دوازده سال آرد
 ان زمین و طفل بقدر اجط ضرورت اگر همچو تواند شد

برشمان گشت زن و طفل از طفل بقدر استعدادش نارگانه
خبر است باینه و مولف تو بهر ناویص نماید در رفع حرارت کدو
به ماد کاد و کاکوش زایدن یک بچه خوب است و اگر در حواله
زیاده میدرونه ناقص و منجوس است حرارت و ایضا نماید و وقت
مقدور است از حرارت رفع شود اگر بچه کب در ماه تابان
و بچه قیام در آن پس و بچه شتر در فک آنک پیدا شود بسیار
است باینه و معه بچه و چربی طلا و لقمه خیرات نماید اگر مادر
قیام حاصل از حجاب بوده باشد و در شهر بچه زیاد بهت
و اگر خلک از آبادی و بچه در شهر زیاد بهت بسیار ناقص
باید در ماده قیام معه بچه او خیرات نماید و بوجاه و
بگناید و اگر خیرات ماده قیام معه بچه نمک کرده برشمان
ماده بچه از طلا حوالی مقدور تیار گناید خیرات نماید
و بوجاه و بهت لقمه اگر بچسبم رفع حرارت
بچه قیام پیدا شدن در شهر همه ماه ناقص و منجوس
بچه کب از یک پارچه خوب است زیاده این اگر پیدا شود

ناقص است و در ماه ماکه و بهایک و چیت و میان جو بلبل خواه
 بیرون دروزن خواه چایکه نه خوب است و یولی که در ماه ما
 تدکور که از اولی است که لغات بوس بر جاده صفا مخصوص در ^{فیلخانه}
 خواه اصطیاب و زنده خانه و شتر خانه و کون نه و محاسباتی
 خواه بیرون در و الله بچه نه بهایک باره صا است که در نقد و لغات
 با لغات آرد و زرع خوب است **و در بیهی رنگ** با زرع خوب
 است زیرا که زمین اگر بد لغات ناقص است اگر بچه بزرگ کون بر تیر است
 آنها با فراش خوبیت پیدا کند زمین نه نفقه و طلا و دگر و حاکم
 در بچه او با سبب خیرات نماید در صورتیکه زمین با سبب پهناسار
 ناقص است و اگر حرفی پوهر تا قسیمکه نوشته است خیرات و بجا
 لغات آرد و زرع خوب است **کرد و بجا** **میان جانوران** در ص
قرن و دو چه قرن خوش است بدانکه گو سفید تر خواه چو با
 یک ناقص است بجا زمین کم و بیش بر قرن به با سبب است
 و میشد دور است ناقص که کم خواه زیرا که زمین بر قرن به با سبب است
 کون و بیش سخن را من ناقص است کم خواه زیرا که زمین بر قرن به با سبب است

خوب است **بیب** سراسن ناضن که نوای گریه می و
بر قدره با کم و بیش خوب است **قیاب** بخت زنجیر ناضن
کم خواهه را که برین بر قدره با خوب است ماد کا و سه ناضن
کم خواهه را که برین بر قدره با خوب است **سی عطسه** در کلام
بعد از آن و کلام خوش است باید دانست که اگر لطیف
برین دست و سبب است عطسه بود با خوب است اما اگر
بصورت دست راست و با طرفیت قیاس برین **سی عطسه**
بود بهای سانه دارد و اگر لطیف است چپ و در و سانه
بهای ناقص است و در روز سی عطسه نیمه گس مور است
چشمه السان با وجه جوان و در لب بیجا عطسه ماد کا و سه
و عام است و بعضی میگویند در این مور است دیگر برین
عطسه صادر می نماید **نات** آمده در ششسته بعد از آن و در
نومید و بیکت عمل خورده بر چه از این با **نکتة** تفصیل
بر روز **سب** روز یکس که اگر لطیف شرق عطسه بود که در
ملاقات بود اگر سبب **الکتة** گویند با **لاهمه** بود اگر لطیف

در این

۱۵
لایحه کرد و اگر لطف الیه کونه وقت صبح با او خوش آواز نماید
کتب اگر بهت سوزید صبح اصباح با او خوش آواز نماید
کرد و اگر مکان صاف پاک است آواز نماید که دوست
ملاقات شود و اگر مکان صاف و پاک است بهین مشابه دارد
اگر صورتش کونه با و مکانی یک صاف نماید که
بسیار کرده و اگر پاک و صاف باشد مشابه اگر صورت
آواز نماید که دو بار سلسل بار آن کرد و اگر مکان پاک و
بسیار است که زن لایحه شود و یا به زنگ و طهارت
بسیار است که وضو خلعت در آن مکان ناقص باشد
میان آید اگر لطف بایست کونه مکان پاک و صاف
آواز نماید که تواضع کند و یا در زنگ است که اگر مکان
ناقص و آواز در شب یا زنگش آید اگر لطف کند مکان
ناقص آواز نماید تکلف با او احوال است شود و کار و بار
حکایت میان آید اگر مکان پاک و صاف و بهریت آواز نماید
بسیار شود اگر سبب کونه باشد و مکان و آواز ناقص

بجاریه گردد و اگر مکان و آواز خوب باشد گرد دست ملاقه است
اگر لطوف آسمان آواز نماید خوب صفت حاصل آید و مگر
دریغ فایز گردد و آواز نمودن براح میکان با ملاطفت خوب است
و میکان پیش بهار میانه دارد و اگر تار آمدن یکی سر
بطرف مشرق میکان و آواز خوب باشد بسیار خوب است
و هر کاریکه بخاطر مدینه حاصل گردد و در حواله دست رفتن
باز حاصل گردد اگر از صوت آینه گونه میکان بهتر و آواز خوب
از طرف زن خوب صفت گردد و دست ملاقه صفت
لذیبه گردد و اگر سمت جنوب میکان بهتر و آواز خوب است
مخالف رونق و زریختن که اگر بطرف غربت گرد
خوشتر میکان بهتر آواز نماید مملود حاصل شود و در
لذیبه و شیرین نوع مرغ است که اگر سمت جنوب میکان
و آواز خوب نماید بارش با این شود که در راجحه ملاقه
نمودار دست ملاقه شود اگر سمت باب گونه میکان
آواز نماید گرد دست ملاقه شود و پایچه نارسکار است

ملاقه صاحب

خاوند حاصل نمود که در آنجمله عداقت نمود که در طرف
 خوب آواز نماید من لدیه بود و اگر ممکن است و اولاد در سه تا
 حرف زد کرد و اگر رضی الله عنہم کونه بمکان خوب آواز نماید
 و اگر آنکه خود صاحب و همکار یکجا بود است یا در خوشی حاصل کرد
 و بعد از این یک سال روز نادر و هرگز نماند و طرف مرفی اولاد
 آواز خوب در مکان صاف پاک است به است در یک دو بیرون
 در آنجا حاصل کرد اگر آواز ممکن است یا در آنجا کجیف رود اگر
 است آنکه کونه اولاد نیز نماید و علم بلکه رسام کند و اگر اولاد
 خوش نماید خوشی سمع نمود که در طرف خوب اولاد نماید
 که هر چه بود اگر بدست آواز نماید با رس این بود و خوب با کرد
 و اگر آواز خوش نماید دوست باید و ملاقات نمود که در طرف
 است با در مکان و اولاد رضی الله عنہم در هر یک بود که در
 و صوف و آواز خوش با یک صلاح بدست و بهمان
 بود و اگر رضی الله عنہم در مکان پاک و صاف یا آواز نماید
 که در دست برود اگر ممکن است و اولاد خوب با در آنجا

اگر صوب بایب کونه آواز خوشن نباید لسنی دوست بماید و
آواز ناقص بایب طعامهای لذیذ و گوشت بخوردن باید اگر لعل
شمان آواز نباید و مکان و آواز خوب باشد دین لایه بود
کسی دوست بماید اگر مکان بافض و آواز ناخوش بایب
درد و آلس کرد و وضع و حکام که در شمشیر کند اگر مکان
و آواز نترسند و ترسند باید و دین لایه بود اگر لعل
کونه بمکان خوب آواز بایب حس و حیرت حاصل کرد در کار
مرد و بایب بخوبی خاطر سر له و اگر آسمان آواز باید و آواز
خوب بایب آواز خوش بود و وطنی بهای سرین بخوردن باید
ناقص بایب خوف در زد کرد: بعد از دو روز تا وقت
زراغ اول بماند خواص لعل ببرد بملکه اگر لعل طرف
ناقص آواز بماند و آواز خوب باشد بارش بازان بود و خوف
کرد و اگر آواز خوب بایب آواز خوش بود و همه کار با خوب
باید اگر صوب الکه کونه بمکان باقص آواز بیدر سنس
آلس کرد و حیرت و کفره که استماع نباید و بکلام مسموم

آواز خوب

اولاً خوب است در بزرگی و سخاوت و همه هم بود که است
 جنون مغان و اولاد ناقص است بیماری کرده و اگر اولاد خوب است
 و ملاقاتی و مملوک و بکلیه اگر طرف میرت کونه مغان و هم
 خوب است تمام سیرین بخوبی که و مخالف که و اگر اولاد ناقص است
 باشد با مالان بود و کسیر سماع که و اگر میرت مغان اولاد
 سخیان زنده که در دوست ملاقاتی و سخاوت میرت
 بود و اگر اولاد خوش است با نفع بود و اگر اولاد ناقص است
 حامله باشد با مالان و دردی کرده و اولاد به سخاوت خوب است
 و اگر حاصل کرده و اگر اولاد سگ مغان خوب و اولاد سیرین نماید
 سیرین و جان و خوش است و سخاوت سیرین هم بود که و اگر اولاد ناقص
 نماید و هر که سماع که اگر طرف انسان کونه لطیف سیرین نماید
 طعام لذیذ ساق بود و می توان سماع بود و اولاد ناقص است
 بود و هر که سماع که سماع اولاد خوب است سخاوت سماع
 طعام لذیذ ساق بود و می توان سماع بود و اولاد ناقص است
 سماع که اگر طرف سیرین با یک فصاحت اولاد خوش است نماید

حاوره خویش بود اگر اولیافض باسخه و ذنوی کفو و یارش مایلان
و جاربی کفو و اگر نمیکند کفو اولیافض نماید هر ذنوی و یار کفو و یار
خویش که در صفتی کفو و ورند که اگر یار و خویش میانی کفو
دو از آن خویش است اولیافضی فرزند که کفو و اگر اولیافض است
صفت نامه کفو و یار کفو اگر یار و خویش است اولیافض و یار کفو
و اگر اولیافض است که اگر کفو و یار کفو و یار کفو و یار کفو
کفو بود که یار کفو و یار کفو و یار کفو و یار کفو و یار کفو
یارش مایلان کفو و یار کفو اگر یار و خویش است اولیافض و یار کفو
مکنه کفو و اگر اولیافض است که اگر کفو و یار کفو و یار کفو و یار کفو
و یار کفو و یار کفو که اگر اولیافض است که اگر کفو و یار کفو و یار کفو
کفو اگر یار و خویش است که اگر کفو و یار کفو و یار کفو و یار کفو
که اگر اولیافض است که اگر کفو و یار کفو و یار کفو و یار کفو
نیاید که در صفت کفو و یار کفو و یار کفو و یار کفو و یار کفو
اگر چار اولیافض است که اگر کفو و یار کفو و یار کفو و یار کفو
چار یا یار کفو اولیافض است که اگر کفو و یار کفو و یار کفو و یار کفو

و کفو

و در آنکه در جبال میوه دار و عود و درختان کهنه و نمکها و بیدل و لوف
 و دست ریت و دست چینی خواه رو برو خواه لطف لیت هر جا که او آید
 سوسا و اگر بر درخت جنگ خواه درخت بر خار در لعل و در
 او در سیاه ناض و اگر سخت لایع میاید خفت نماید و ملاحظه در لایه
 بهای این است که بنده را نقصان جان و مال بود و اگر مکان بود
 در آنجا خفت میگوید و بر آن زمین بود و جای که در جوی خواه برود
 لایع جو که بعضی گمانه نماید بسیار خوش است **بجای خود خوش آورد**
سعال بد که ناید غالب اولین لایع نیا که در وقت سعال
خاموش بود و خاموش بود بر لایع یک نفس بود و اولند کرد و
 خاموش بود بر کس و اولد استماع نماید زنگ لایع بهد شمار
 است اگر سه روز در وقت خاموش ناید سوزنده آنرا لایع که حکایت
 شود اگر اجازت او کرده خاموش بود قوم کاتبه را نقصان است و اگر
 سس او را زبده خاموش ناید حال او را ن چای رایه و عود را نقصان است
 اگر سخت او را زبده خاموش بود اگر زبده بود اگر نرسد او را جانو
 ناید بهان ناض نه است اولی لایع او را نایع نرسد و اگر در

در این وقت که سعال بد است
 در این وقت که سعال بد است
 در این وقت که سعال بد است

اولد نای بد کوز نماید یا در لیس یا قصه است و محرم و در هر یک
نماید که شهر ویران سازد **حایت کرده کون ماده بحالی**
بهر طرف سوم بر مالش روز و شب است بد که اگر ماده بحالی
لطف خرق در یکام طلوع اقیانوس تا بر آمدن یک سوس روز
جایی که گریه نماید هر که او از گریه کس لطف شماع که مالک
کرد و اگر وقت بر آمدن یک سوس روز یاد و بهتر تا انقضای
گریه نماید در وقوع انجام هر یک طلوع فوت نمود اگر وقت در
تا انقضای هر روز گریه نماید و نوال انجام بدست خود و اگر
تا غروب لغت گریه نماید هر که مالک انجام ازین روز فوت
و اگر در یکام غروب لغت تا یک سوس بگذرد گریه نماید
انجام او ای باور کرد و اگر جای که حکم و کفار با روح
لغت نماید اگر وقت یک سوس بگذرد نه بالعصا لغت
که گریه کند هر که شماع نماید بی با و بافت بود و اگر در
لغت تا یک سوس با و نماید گریه نماید و لیان و جوهر
رقاصان روز و سه روز میان انجام بر جان کرد و اگر ای

باید
باید

نیاید مانند بگری طلوع آفتاب گریه کند بگریه که شوم و غمناک باشد
گرد و صحت گریه کون ماده **مخاک** لطیف بین منرف و انصب
اگر وقت طلوع برابر است یکی از روز منصف یعنی هر گریه نباید
در هر طرف عالم احار در میان هفت روز حظه باشد اگر
در وقت برابر است یکی از روزها و هر منصف است که گریه نباید
احار از طرف سمت خورشید رود و اگر در وقت دو روز باشد
روز گذشته گریه نباید در هر سال با یکدیگر که مجال است و اگر
سه روز یا خوب آفتاب گریه نمایند تا آنکه آفتاب
نموده آنرا که هم خوب آفتاب تا یک روز است گریه نباید
ستوده اولد گریه یا فصل اگر از یک اسب که گریه نباید
تا نصف است منصف است که گریه نباید در ایام آن روز بود
اگر نصف است گذشته تا یک اسب یا مانده گریه نمایند
استماع کند در ایام بود و اگر از یک اسب یا مانده تا
طلوع آفتاب گریه نباید ستودن از او که روزی و جالوران
و جاریان را با فصل **صحت** گریه ماده **مخاک** لطیف است

که ماه تمام گرفت طلوع افق است یکایک از روزه نماید
 ستون در ماه رمضان ^۳ روزه و سید نوری و اگر روزی باشد
 یکایک تا آنکه برسد یکایک یا هر یک از آن روزها و اگر روزی
 بود ^۳ هر یک که ستون لغو است ^۴ و اگر روزی باشد
 نیز هر روزی که ستون است از آن روزی اگر روزی باشد
 یکایک یکایک که ستون نماید که تمام است که در روز
 مالک خود و هر روزی که ستون است از آن روزی اگر روزی
 ستون است که ستون تمام است از آن روزی اگر روزی
 کند تا یکایک است با فایده اگر یک ستون است از آن روزی
 اگر روزی است اما تا طلوع افق است ستون است از آن روزی
 بجز که ^۳ یکایک که ستون است از آن روزی
 کوزه اگر روزی طلوع افق است یکایک از روزه نماید
 هیچ روزی که ستون است از آن روزی اگر روزی
 بر آن یکایک روز تا آنجا که یکایک است از آن روزی
 سید نوری اگر روزی است هر یک یکایک است از آن روزی

آفتد و اگر در سه روز یا غروب آفتاب گریه نماید ستوده است
تا حق حرمی خوف پیدا شود و در آن سال یا در آخر روز آفتد
و اگر در غروب آفتاب تا یک سال که گریه نماید ستوده است ^{للقوم}
در آن خوف و خطر پیدا شود و جاری کرد و دیگر در یک سال تر
که تا نصف سال که گریه نماید پند هر بیمار پیدا شود که
بیمار فوت کرد اگر در نصف سال که گریه نماید تا تمام
گریه نماید ستوده است در سه روز خوف و خطر بود اگر در یک
سال یا قیامده تا طلوع آفتاب گریه کند ستوده است حاصل
حقیقت گریه باده نجات بصورت هر یک که در وقت طلوع آفتاب
تا بر آن تن بکشد روزی یک گریه نماید بر مالک و سردار ای محبت
فوج گشته نماید اگر هنگام بریدن بکشد روزی دو گریه نماید
انجا پیش **دست** نماید اگر از جمعه تا سه روز گریه نماید
ستوده است نیز و اگر در سه روز تا غروب آفتاب گریه نماید در حق
بفعل آن حاکم **تسلی** کرد اگر از وقت **غروب** آفتاب تا
ست که در خانه گریه نماید در آن سال نزدیک بود اگر در یک سال

بگفته یا نصف گذشته کرده نماید سنونده هر کسی
مخالف آنها میدارد اگر از نصف یا یکیش است یا تمام
گریه نماید سنونده اما از وی فزودگشته کرد یا زدنی بود
طلوع اقیاب گریه نماید سنونده از چیزی الهیه بود **حقیقت**
گریه ماوه شاک پس العریق والیهک لعنایک فوزه اگر کسی
طلوع اقیاب نماید بر بدن یکیش روز ماوه شاک گریه نماید
استماع کند بر سر و از وی مالک و ملک کرد اگر بر تقدیر سنونده
ان تقصیریم هم صادر شده یا بر باجم فرار بیج بود اگر گرفت
آمدن یکیش روز ماوه هر گریه نماید سنونده ان سوار گریه
بمک بود اگر از وی هر روز یا سه یا چهار گریه نماید سنونده
مادک و خواه که او اصابت بود و فرزند تولد کرد او که
ملقات بود اگر از وقت نیمه تا عود اقیاب گریه نماید
سنونده ان فوت بود اگر فوت بود فرزند در این
اگر از وی اقیابیت یا یکیش است که گریه نماید سنونده
خبری ما که کرد و خوف زداید بود اگر از یکیش **ماوه شاک**

نماز صلیب

ما نصف مستطاب یک کره نماید در میان وقت روز در این وقت
شود اگر در وقت یکسان یافته کره نماید به سونده در صبح
وقت بعد از بس که در کوه همگام بر آید اگر یکسان نیاید
مانند ما طلوع اوقات کره نماید به سونده هر کس می داند
همگام بود **خاصیت کره ماده شهاب نجابت** شما اگر همگام
طلوع اوقات بر آمدن یکسان روز کره نماید که وقت بود از وقت
بر آمدن یکسان روز تا دو بهر کره نماید سونده از خوف بود
از دو بهر کره نماید بهر کره نماید معلوم باشد که هر کس بود
ملازم هر که هر که هر که هر که هر که هر که هر که هر که هر که
بوده اند و خون بر او تابت کرد اگر از خوف اوقات تا یکسان
دراکت که کره نماید که هر که هر که هر که هر که هر که هر که هر که هر که
که نصف کره نماید که هر که هر که هر که هر که هر که هر که هر که هر که
دراکت یکسان شب یافته کره نماید که خوف از در او یکسان
سند ما طلوع اوقات کره نماید بهر که هر که هر که هر که هر که هر که هر که هر که هر که
که **ماده شهاب** بر آسمان و برق و عواطف بیان گوشه اگر

که طلوع اوقات نار آمدن یکس دو کرده نماید یا شش را
 کرد اگر وقت بر آمدن یکس او زیاد و دیگر کم نماید یا شش
 با در آن شب که اگر که نه باشد بهتر کرده نماید و تند و در آن
 اگر از سه تا هفت اقیاب کرده باشد اولاً به اقیاب برق اقیاب
 اگر از هفت اقیاب یکس یک کرده باشد و اقیاب و تمام که
 مگر هفت اگر از یکس یک کرده باشد یا نصف یک کرده نماید جز
 از این زمان به ستوده که حاصل که اگر از نصف یک کرده
 تا یکس یا همانده کرده نماید طلوع اقیاب اگر از یکس یک
 بود اگر از یکس تا همانده که طلوع اقیاب کرده نماید
 اول طو و میان آن **بهاره** از نیم تا نیم بر سه نخه یعنی در نیم باغ
سه باغ که بر رویه و یکدیگر سه و سه و سه تا سه باغ که
 اگر در این روز یا هر دو صفت که در آردیم لغوی رفتن
 تا هر سه بود و در دو سه و چهار سه و همه میان رفتن تا هر سه
 خوب است **در طلوع نمون** بلکه در دو سه و در یک روز یا یک
 برورد سه تا یک و آنکه تمام است نخه و خورد بر یکدیگر و

در سه روز از طلوع نمون

فصل اول

تفصیلات خاوند روز بروز ترتیب باشد و اگر از بیرون
 بیرون گردد بر روز سیدی خوب است بهمان و ما که ملاحت نمودن است
 بر روزن بسیار خوش است آفت و بهتان ثابت مگردد و ^{خواص}
 خاق می شود به اولاد و بیاری است و دولت نیز حاصل
 و بر روز سیدی خوب است که ملاحت نمودن با ما بسیار دارد
 ازین دانیان احتیاطی نماید **سید کنندین چاه** در سیدی
 که کدام طرف محدود است بداند در جوی چاه خواه حمام نظر
 سرف خوش است دولت حاصل گردد اگر لطف اگر کونه باشد
 به اولاد خوش است اگر لطف خوب باشد به سنوزا خوش
 اگر سمت تریب کونه باشد مالک خانه با فضل است اگر صورت
 به احوال دولت حاصل شود اگر چاه در کوچه نام مردم
 اگر لطف سمالک است سیدی کو ~~کریاب~~ کونه مالک خانه
 خوش می شود و سماریم رفیع شود اگر لطف سبب کونه باشد
 از طرف مخالف کرده و از نوشیدن آب چاه سماریم بود اگر لطف
 آب آن کونه باشد خوش است اقبال باور کرده و برود

و کرد میان جوینی یا شد سایر دولت و سماک خانیسار
ناقص است: **بجارت** و حوض در حوض و مالک کرد و مکان
بزرگ شهر در حوض لطف مالک و جنوب بقدر **طریق**
باشد و حوض کم حوض است و سمت شرق و غرب ناقص است
و حوض لطف شمال و جنوب در حوض بقدر هر یک
نود بسیار حوض است و مالک لطف شرق و شمال و غرب
از مکان حوض خود نسبت جنوب و تناری نه و حوض
و مالک و کدیرن چاه و لوج حوض و چاه برور یکسره و
بسیار ناقص است **بجارت** و حوض **بجارت** و مالک
نخل در حوض بدانکه اگر در حوض یکسره حوض چاه خود باید
بهاک ناقص در حوض در حوض میان لطف حوض
و در حوض گوگرد است شمال ناقص است و حوض در
پهناک کرد حوض چهار طرف هر یک ناقص است و هر یک
گنج و حوض ملکوزن است و یکسره که اولی این است
قدر معیشت می شود حوضی حوضی پهناک ناقص یکسره و حوض

در میان
بجارت

را و در آن می نماید بافت نخوت درخت پند نیست که
بوده و بافت در آن در لایحه اول است همین درخت مذکور است که
مخوف مرق درخت مذکور است که مالک خانه و هم شمار
ذوات ناقص است که در درخت ^{بسیار} اگر لطوف جنوب خود
بر سه طرف بوده است مخصوصاً سایر ذوات ناقص است
که درخت با بی گداز در جوئی باشند در صاف نیست و باغ
مخوف جنوب جوئی ناقص است اگر درخت لاله گل
ما و زمان در جوئی باشد بهمان میانه است و در ^{کتاب}
سرخ و عقید در جوئی اگر باشد بهمان ناقص است
در باغ و غیره میانی در لاله و در جوئی بر درخت است
ناقص است اگر درخت میقدر لاله باشد تا نیز خوش است
موجب است که وقت شبها بکند و الی درختان بیخام
خجالت میاید اگر طبلان حواد مشورت را در هر یک
درخت می ایستد خدا معلوم هر کدام وقت لطف بود با
از تر کند بسیار در جوئی که در جهان از حاد مرود است

در باغ مصیبت **چهارتاری یک یق چار یاری** بد لک
یک یک بری آرام از طلا و نقره خواجه متوکه باشد حوش
و اگر یک لایوب با یک ششم و سکنه و نیم و ش
خوب است مگر باه و پانزده و از یک خوب با یک و
و چار سه و نیم هر با و هدر از و عود در شیر ملک از عود
بسیار خیر است در در یک و دو نیم و حیس و هم و هوی
زودتر به الکی از او تر لطف و در کسر او و زودتر و کلمه و از یاد
و استغ و است خیرین در شیر ملک خوب و نوار
خیزان یک و پنجک از شرح خیر است و در شاد است به
و خوب بهادریه و او تر بهادریه و ریو تدریس خیر
تاریه یک ناقص است و لک چار یاری و طیک بوقت
نشست و بر خاستن اولاد باید ناقص و محوس از لک
بوقت کسر ایندن یک پایه ان از زمین بنید یا ناقص
و یک در پیش از کرده دست هر چهار پایه و کرد در
ان اگر کم باشد ناقص است اگر از نوار یا هر وقت از ارار

سید

ان
بوقت

کم پاست ناص لب و بیک لکز دایله بر صحرای کفر قدم
 سداصل لنت و پاد و مروه بیک سهار و بیک سدا
 بیان حلا سهار در نک و بایه بیک سبار سید سحر و در
 ناهیت ساول و نهان و صفت سگله در میان آن
 کناک سرف و در میان پوس گرتی بیک سدا یا ی سحر

نرت فاصل لب **حجرات اللهم هوو لاجر و او طعم**

که اللهم می پاید اولت است هم یعنی فلا لقا

لست علی عبد اللهم بایه لعمراک تا سحر و سحر

در سحر علی عبد اللهم بایه و لعل الله تا سحر و سحر

حجرات اللهم بایه سید کماله که سحر و سحر و سحر

ساید جان سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر

یعنی هم در سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر

فدلی در کار است **حجرات اللهم بایه سحر و سحر و سحر**

حجرات اللهم بایه سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر

خوابهای بسیار ملاطفتند اگر لطافت سماک بهای صابون
و در نمایان شو اگر با این لطافت صرب لازم میکند با
الفاق صوابوت لطافت خانه کرد اگر بجا نه پلیدن خود
بقیه با این لطافت جنوب نموده لازم باید بهای ساروت
است **بجاری جانی می باشد**
بروز کند به سه روز وقت بیدار شدن از خواب
یعنی طرف در جایی باشد تمام روز بخوابد و جوی بکند و اگر
روز دوشنبه و چهارشنبه و جمعه و شنبه روزت طرف جانی
باشد تمام روز بخوابد و فارغ علیا میخیزد کرد و اگر بر روز یکشنبه
و سه شنبه و پنجشنبه و شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه
لطافت در جانی باطلوبه و فرود لاجی کرد
لازم است اگر خواب جانی باشد اول قدم جانی
و در آمدن از یک بر زمین آید و بهای بعد از
پس در باقی نموده یک روز بکند و در باقی جانی باشد
تمام است از اجزاء ضروریست و بر در شوی بر

چینی

چیت اگر رود تو ستم و صدمه و خجسته بد و بیهوشی بد و بیخوشی بد
 چیت غایب شد نام مال و محبت و عهد و مکر و دلداری و مفاد
 و نایب و صحت تن و با و مخالف رود و در روز مکرده سر زده
 خاریست با تمام حرم و عادت و صا و مدح و سب و طعن
 عید است در و نقصان که و قلم است کم گو و صرح و سب و مخالف
 حالت که از روز بروز بد چیت زور نگه و ستم و
 است و روزی که کوره زخیم خاری است در جلع است
 شد و مخالف خود او را بیاید بیکر ایام بجز که سر زده
 روزی که کوره خاریست که در هر سه نام مال و صحت و اند
 و در دیدن فر که کند و صحت و محبت و خرم روز بروز است
 است و صحت بود و در ایام آن را لایم است که روز مکرده
 وقت بسیار است با خاریست و همه احوال احد و خوش نام و
 است و صحت است که در حلقه روز صدر بعد بر آید هر کس که کند
 است و صحت است این و لایم است که به بلخ نام نام کار و صفت

و در ایام در ایام بیکر ایام بیرون است در ایام

در ایام بر یکجا ممکن بود تا بر ایام حویلت و باران
مار و برق در مجلس بیگانه موم بر کردن صورت و اگر فرود
مکان حویلت در مکان خود پاست در همه روز در کله خواجه مار
برق و کله زمین نباشد نه لفظ عادت کشته یا سنس نباید یک
خاضع فیروزه است نه روز کله اگر فرود باشد و کشته لوله
و در آن مقام اگر کشته تباه کفو ذوق بود انکس نه فرود
در شیه یا نوقه کفو و در حیک زخمی در بند **در میان بیجا**
مستور است بدانکه روز بهر تبه و بهر در او بتع پاست و سید
و اما و تن و دو دانه سنگر است از آن ملقات نوحین ناقص
نخوس است و ز تانده در خص با هر روز کله خفا خفا
ناقص و اگر بر روز کله خفا نماند یا اولد منجوس است
بر روز چهارشنبه خفا نباید و خسته بد بود و اگر بر روز
و خسته خفا نباید حویلت طفل ها و نمند تولد بود
به یک کجا حویلت و اگر بر روز کله خفا نماند طفل
بد بود از تانده در خص پاست یا خفا کفو ملاقات نمود

نسخه

نموده است اول روز جمعه بعد از صبح تا نمازده روز چهارشنبه
 نمازده روز چهارشنبه باشد و فکر کند و در جمیع روز چهارشنبه و ششم و هفتم
 و دهم و چهاردهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و دوم و بیست و سوم و بیست و چهارم
 بعد از نماز صبح حرفی از زن تلفات نباید اگر حاجت باشد طلب کند
 در صوفی بنام بود اگر در چهارم در یکشنبه حدیث است از آن روز در روز
 پنجم و ششم و هفتم و در روز از زن تلفات نمودن بسیار نقص
 از جمیع در آن روز دور از دست در حین روزها و ساعت باشد و خوش
 از تلفات زن از حجاب نباید و قصه است که هر یک حرف از آن
 در سینه و در شیکها و کلهها و شیشهها و مویز و روتبه و در زنجیر حکم
 و کبریا و لطف مولی است نمودن طغری نافض است که با هر چهارم
 اول صوفی و نهان چهار طغری نافض است نمودن حکم کبریا و لطف
 و نهان طغری نافض روتبه کبریا و لطف کبریا و اول و نهان
 تلفات طغری نافض است و در سینه کبریا و لطف کبریا و اول و نهان
 بارده کبریا و لطف کبریا و اول و نهان کبریا و لطف کبریا و اول و نهان
 کبریا و لطف کبریا و اول و نهان کبریا و لطف کبریا و اول و نهان

تا بخت و هفت روز رویه اش طهارت نیند و پویا و اولی
 تا و پویا هفت است نماید لعل لعل مضایقه نیند و اگر در روز
 اولی مملکت بخورد یک کهریج اولی است با کهریج اولی از راه
 است لعل لعل است کهریج نند و در راه طهارت
 بردار کهریج اولی است در روز نیند و کهریج اولی است
 لعل لعل است و هفت روز به کهریج اولی است لعل لعل
 مضایقه نیند و کهریج اولی است کهریج اولی است
 کهریج اولی است و اگر لعل لعل نند و کهریج اولی است
 نماند نیند و کهریج اولی است کهریج اولی است
 را یک نیند لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل
 با کهریج اولی است لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل
 مکرر لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل
 و لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل
 کهریج اولی است لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل
 و روز خوب آیه و نیند و کهریج اولی است و کهریج اولی است

و کهریج اولی است
 و کهریج اولی است

و نیک روح سماه است یابیده خوشی **بجای اولی گری**
چند گری بر روح گری خلا خدر گری است
 چند سال سوم باشد و ششم و نهم و دهم بسیار است
 بگردد که در این روزها که و بگذرد و بچشم نهد
 به این است و چندان هم و همانم و ششم و دهم
 که در اصل آب خنجر به فصل اظهار میانه و کار خندان
 هم و بگردد و چون که در میان است و بگردد
 بسیار اصل است و بگردد که بگردد
 مفرد و خیرات بعبادت و کار خندان سوم باشد
 بسیار است و بگردد و کار خندان چهارم باشد
 که و کار خندان پنجم باشد و بگردد و کار خندان
 ششم باشد و بگردد و کار خندان هفتم باشد
 به بگردد و کار خندان هشتم باشد
 به بگردد و کار خندان نهم باشد
 به بگردد و کار خندان دهم باشد
 به بگردد و کار خندان یازدهم باشد
 به بگردد و کار خندان بیستم باشد

دوم باشد چو بیست اگر چندان یار دهم باشد جوینت لدم شود و بار
دو لقمه با بد عاری فریب هم یک بود و نقصان نماند که در از سرخ بر
کری خیزت با بیوه و کثرتش بر ما که تجویزیه و بار طلا خواه بود
زوجه بشود و هر کس بود مدعی کون از امر خوار است اگر بیست
خواهد بدلائم از بیعت که هر وقت که خواست عادت و سید که حاکم
بجای او و یک یک اندک بر در گوید یک که لقمه از او که روح بود
خیزت قلم و کوب و بالی و غیره و زین نکاو و طفلان و غیره
و من نیاید خیزت و بیرون خیزت کون زین کی لقمه بود
از بی خیزت کون زین پهلای بی بی بی بود و سارا و سولون
مقدور خود بود که هر و چند که هر و چند خیزت با بیوه
خویش و الله و خیزت باید همان حاصل بخ بود و زین
و غیره جانوران در در کار امر ایان ما که در خیزت معتم
جانوران می کنند بود جانوران را چه نیست آن صورت است
نه لذایع خیزت زین که در زین ای کلامی بود و معمار بود
جانوران در حرکت است از همین است جانوران در و امر ایان می

سید

و در کربن که آن دان صواب علم دارد که انتهای سحر بر نیاید
 و خیرات سپنج یعنی زکات و صدقه و کسب و کسب و کسب و کسب
 که صاحب کسب و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب
 و اجبت و در آن خفته که بر سر او افتد هر گاه که بر سر او برود
 خفته بر سر او بر او افتد و خفته بر او افتد و خفته بر او افتد
 است که باید یک در پنج در پنج نماید و اگر تصدق کرد بر سر او
 نماند که است تا سه ماه باقی است و اگر چهارم جمعه که بر سر او افتد
 که بر او افتد و خفته بر او افتد و در کسب خیرات و اولاد آن
 بسیار است در میان اولاد آن بر ماه بزور سکر است و اولاد آن
 هر دو بر ماه بزور سکر است و در وقت و بنامه می نماید که تولد را بر آن
 دو چیز را بر زمین بچیند که در لاج است اید و در وقت قیام است و در وقت
 سناری که یکماه از او میوه دارد و اولاد او در وقت زود و عمر دارد که یکماه
 کار یکماه نماید هر چه تولد را بر زمین بچیند که در لاج است اید و در وقت
 از این حسن بر زمین بلند است و خیرات طلاله و نوره در اولاد آن
 بسیار است و در لاج هر چه در وقت است بسیار است و در اوقات که اولاد

در کربن که آن دان صواب علم دارد که انتهای سحر بر نیاید

کسی که در بیخ ناقص آید و قمر اندیش افواج شد بهیات هم
ارفاق در بیخ حوت آید ناقص به بهیات هم ناقص
می نماید و اگر تیر باشد و بیخ و بخار در دست و زره و زحاک در
ورس بسیار ناقص شد ارباع لغت افق بهیات
سخت آنها تا بکند بهیات خوب بود و اگر تیره باشد که
بات افاق ناقص بود بهیات ناقص که در هر کاه یک خسته
برور شده و شمشیر بر روز یکشنبه که تمام آن در سیم زرب سنبل
میگوید در میان مدیجوا سید در اینها و سیم بر روز دوشنبه
که از روز سیدی کو مباری بسلیقه و در بدیر که شروع ماه سید
در اول پانزده روز بود اتفاق بود و در حین روزها اگر حرارت
نماید در وجه آن حرارت موافق حرارت بود که هر چه شود نیاید
و دولت و اولاد خوب است بهیات چند از حرارت شد بود
و شش است حرارت طلاد و در سخن زرد نیاید دولت در این
نیاید خوب است هر کاه که نماید و در بیخ مخصوص در کرم و
در تیر تیره در چنین روزها هر کور از این بیخ حرارت پهل

پرورد

چهارم
 برار حتمه شود اگر هر روز در اوله نکالت خیرات چهارم در آن
 نعلب اردن خوت ستاره تا بر طرف میگرد و صحت بدن و خوشی
 و خوبی و تفصیلت خوانند الله الله کرده و موهود و موهود
 مخالفت رد کند و سحر و جادو و پروتیک کینه بر تو میسر
 نکند در آن تولد الهه دان خوب است ^{۱۲} بر روز نرغوه در اوله
 چهارم در آن هم نباید خوت چند زمان رفع می شود بهیله خوب نماید
 چرا که در آن تولد خوت روز نه مالک اقباب است ^{۱۳} رفع کرد
 و از خیرات چهارم در آن خوت یک که مالک نبی مهتاب
 است رفع می شود و حرارت چهارم در آن آنچه اندک است کنش
 بهیله است در هر کس خیرات تولد در آن چهارم در آن
 زودیت بخور و خوش بگذرد و نصیب چهارم در آن است که کثرت
 بهیله برودان هر یک در میان که روشن از در آن که کاود در
 پریشانی خود را در میان که ملاحظه نمود و کرده ملاحظه
 مقدر و خود بوند ^{۱۴} که کتور ^{۱۵} انداخته به برین ^{۱۶} سرخ خواره
 جواد ^{۱۷} برده مات ^{۱۸} تارک پوز ^{۱۹} تارک ^{۲۰} نیند در آن ^{۲۱} کتور

از دل حضرت به برین حیرت نماید و بر راه به برهنس دیگر میداند
بعضی ای از حیرت تولد و جهایه دان سب و نور و نور
بگردد و اگر جهایه دان نور منبسط نماید بر او و در این حیرت
تخصص تولد آن دو قلعه سکر است مهمت باید در این
اولی بی سکر است میگویند تولد از شیر و مرغ و حیوانات
تولد از ایاجه در سکر است متهم تولد از قدسیا و در سکر است
تولد از خوشب در سکر است شکله تولد از ماکن حیرت ماکر حیرت
تولد است نباید از این حیرت ماکر و دیگر روشن زرد است
و در سکر است کیان تولد از سکر و فلوس با و در سکر است تولد
از سیاری و در سکر است بر جهک تولد از کجریه و در سکر است
دین تولد از روشن تراد و در سکر است مکر از متهم رس و حیره بیع
وارنه سزین متهم حیره و لافه سزین فک و مویع سیاه و حیره بلور
کرانه و در سکر است و سکر و حایه های صا و تریب و حیره کیمی و لوله
و بلور و روشن لاد و کجریه و فلوس و لافه و در سکر است و در سکر است
صلحی و حیره و نورش (طلل و نوره و کس و حیره و در سکر است)

و در سکر است

در نکات گفته تولد از یک و در نکات متن تولد از
 بیخ شهادت میگردد پس در کتاب تولد از بدن خود زنده باشد
چرا که در روزهای حیات و در بدن روانی و پخته تر است
 زودتر است و ستم جزو این مباحث است و در روز که مشابه
 بسیار اصلاح است و در روز دوسم و چارسم و ششم
 حوت و بار پس در روز یکم و چارسم و ششم هر یک
 بر صورت برور یکسوم مضامین تولد و در روز یکم
 ستم بجا در آن دلق برور ستم و ستم ناقص است
 و یکسوم روز خوب که در روز یکسوم و ستم
 در زمین مالدن منع و محسوس است باید هر روز بر مکرر در
 شاه لاجه نماید **چرا که طبع نمودن مار و در لایم در کس در کس**
 میل کند در راه حیت و یکسوم وجهه اگر مار سلاحه دریا میل است
 که باعث دزدی بقصان بود و چری بجا بر کرده و جسم جمع بود
 و از برادران جمع که در راه اساده و سون و نهاده
 و کشور را در یکسوم که در روز یکسوم و ستم را میبازر که در راه

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰

کاک و آس و پوش و بهار و ما که مار بلا خط در آید اخصان
دولت خود در رختاوان کرد و خوف آتش سماح شود بی اخصان
در میان راه چشمه در آرد و بخت و پوز و پو کله و رسته ها و آنها
و پوریا بهار و لوز را به المکی و هست و چتر و سوانت کرده بخت
میست و نمنی خیر است که بهند و در سن مار یک مسکو به اگر
بزرگ آبه بسیار خوش است اگر سنده بی مایه و ماران این
باز بسیار خوش است و اگر سنده در مایه و ماران این
بهاست است خنک که یک مار بلا خط در آبه مار از طلعه
نقره تیار در گماننده خربلت نماید که رفع نخوت شود **سحر**
اصلاح یعنی بریدن موی آبی بدی که اگر در اصلاح یعنی
سرور بریدن آید زین اللهه قوا اگر سینه یا خربلت
بعثت آید اگر آید و یا اندوت ملاقات شود اگر با
یعنی دیوار تیسیم یا سینه بزرگ است ملاقات اگر حاکم
بزرگ است دوست از خلص متاهد ملاقات کرد و اگر در سال
باید بهار سینه و اگر با نهن چنگ بخراف دست راست

و غیره

۱۰

و چنانچه باشد فکر و اندیشه آرد و اگر لطیف است و خواهی
بالای چشم یا سخی و اندیشه رفع آرد و در است بدست آرد
جسم لطیف است و است جانب گوش باشد دولت بدست آید
و اگر گوش چشم طرف دیوار است باشد نفس است اگر گوش باشد
انتخابات زیند شمع نوبه اگر خنده یا از آن ملقا
و اگر بره نبی باشد خوش و خود کرد و اگر لب باشد همراه دست
اتفاق توافق طعام بود اگر گوش باشد خوش آرد از کلوا
عشش و حشرت حاصل بود اگر دست باشد اگر دو ملقا
نمود اگر بعلها باشد دولت که اگر لب باشد هر طرف مخالف آرد
اگر شکم باشد خوش کرد و اللهم بود و اگر باخیر باشد بی بی گو
خوش و اللهم بود اگر سینه پدیدها است اگر که باشد دولت
حاصل کرد و اگر ناف باشد اصل آرد و اگر ناف با حوا
سینه بود اگر در میان سینه و یکم که از آن بگذرد بی سینه باشد
بهارت بود اگر سر است نوازی حاصل آرد اگر بازو باشد از آن
ملقات بود اگر قوط باشد اللهم بود اگر نفس حضور است

باشد و چون صاحب گردد اگر بپسندد بپسندد
کرد و اگر ران باشد اگر کسی دولت مملکات نمود اگر کسی
باشد نفوذ درین به اگر جای که بپسندد بود اگر ساق باشد
رزق است که اگر بپسندد دولت حاصل آید اگر کفائی
باشد نفوذ نمود اگر مانه خواهد تمام حمله بپسندد و درین
در آید از طرف رفق خوف کرد و جای که خرم باشد و درین
اید دولت شد آید اگر آنکه خواهد ماضی بپسندد بپسندد
و اگر کفایت با هر چه بپسندد آید اگر بپسندد دولت باشد
بسیار کرد و اگر مردی باشد از بپسندد از طرف دولت است
و چنانکه از طرف چپ نمودند و اگر نه بود بپسندد
در اصلاح و بدین بپسندد بپسندد بپسندد بپسندد
بگذرد باید دانست که از بپسندد بپسندد بپسندد
می مانند خاک است و همین مرد را بپسندد دولت است
وزن را جانب چپ خولت و بپسندد که دراز قد باشد
ناهن آید بپسندد و اولاد و دولت بپسندد و بپسندد

بپسندد

باب خوبت در نایب چار خیرات کون کلمه خوبت **توضیح**

بدانکه در هنگام بریت خیرات کلمه و در سر ما خیرات نیت
و در ایام گناوت نیت آیت پوشیدن کفشتن با چه هر خوراک
خیرات آنکه است بگر در پوشش ما ثواب عظیم و بسیار است
ازین سبب امر آیتان را لازم است که در عقب خیرات همیشه
بسیس نهال چاه و خاک در دسته بپند تیار نمودن باغ و چاه و
نالیس و دیو پوره و شجر و باب و برای و در هم نشسته و خیره

خولیت نواب عظیم دالو **بجارد بگردید خیرات**

چینی بدانکه اگر چینی تیار گشته و در میان کس لوازم خود
و خود هانیک است در آن خیرات باید نواب عظیم دارد
که شتر کس بر اینت لاج بر لاجه نوب و نوبت لک سیاه

بجارد بگردید خیره رفیع و سبب از زره و شتری کار با کس

و غیره کون ناهض است و کما بگر در بیج شکر شتری می اندوز
ان ایام نیت کار نیک و شاد و بی و خیره منخوس است در عین
که خیره منخوس است و شوق و شهود است چاه و چینه بی و دروا

پس تعداد عمر بر این منکر است که در آن سه نمور است **بیرت بدن باغ**
 که مولف آن صاحب باغ نماند بسیار از حکام دولت و بیعت
 وزن و فرزندان و اولاد بسیار خوب است **بیرت بدن باغ**
 را که در دو که میس او و در هر یک نیز باشد و بوقت حلت بیام
 بقیه بیست نسیب او که **بیرت بدن باغ** است **بیرت بدن باغ** است
 هر که در حلت بیست نسیب او که **بیرت بدن باغ** است **بیرت بدن باغ**
 سرق و بی حلت نیم و در حلت نیم سدی باغ است **بیرت بدن باغ**
 یکصد و سه در حلت بیست و سه در حلت اوله **بیرت بدن باغ**
 دارد **بیرت بدن باغ** دوم باید در حلت بیست نسیب **بیرت بدن باغ**
 و در حلت بیست و یک نسیب **بیرت بدن باغ** در حلت کور **بیرت بدن باغ**
 کونته بیست نسیب **بیرت بدن باغ** و در حلت بیست نسیب **بیرت بدن باغ**
 مغرب و در حلت بیست نسیب **بیرت بدن باغ** کونته بیست نسیب **بیرت بدن باغ**
 و الحور و در حلت بیست نسیب **بیرت بدن باغ** و در حلت بیست نسیب **بیرت بدن باغ**
 و عرف الکنه کونته بیست نسیب **بیرت بدن باغ** و در حلت بیست نسیب **بیرت بدن باغ**
 بیان باغ **بیرت بدن باغ** **بیرت بدن باغ** **بیرت بدن باغ** **بیرت بدن باغ**

در حلت بیست نسیب **بیرت بدن باغ**

می بود بلکه صحیح که چنان ^و مصلحت باشد و سخاوت در دسترسند
و خوب روی و پر مهر کاریج بد فعل در دالار کسی باشد اسناد
و دور دست گنگ دهند و در پای او رده پیکان اگر در باشد
طرف دست گزند و گزند یا لطف است چه میل بسیار
حولت دولت و ریاست و بجزه همه موجود و فهمنا خواهد بود
دیگر نفس میزند که در کار است **بچاره نفس شنیده** بدایدیکه
صحیح و صحیح و چشمن و چشمه و شهنش را شهنش ملاکی در دور است
و تر و دریم مبارک کار با حوست است مگر بهرند و بهر در او شوره مبارک
کار نیک ساید و برود و آسمان و پور نیان مایه چو کشته و لو
و خرد و به و انیا و شش افکون است **بچاره بهای خوب**
پرو در خواه چنه الی در به روز عصبه اگر باشد و بهر است و بهر
و چو نیان سیده جوک است و روح خواه شهنش خواهد بود
برود چار سه اگر با مرده جوک است در صحیح و شهنش و شهنش
برود شهنش ساید با خوب مرده جوک است چمنش و شهنش
و پور نیان اگر برود چنه خوب است اول سیده جوک است

نفس و شهنش

چو تابه و توین و چتر و یه اگر برود سبه بد خوبت رسید ^{۱۰} ^{۱۱} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}

ناقص است بر روز چینه که لکا ختمه ناقص است بر روز **حرمه**
 ختمه ناقص است بر **روز شنبه** است ختمه ناقص است **بجای سعد**
نخس همدره بد آنکه همدره بروریک و چینه دیونا سر و پید
 چیری اهل خوب دارد برور و سینه و صورت او می باشد
 پهل میانه است و برور سینه و سینه صورت کبری می باشد
 ناقص است و برور چار سینه صورت خرمی باشد از ناقص
 و در راه است روز همدره می باشد و چهار روز در شکل کج و چهار
 روز در کس کج مقرر است و لغذا همدره تا شتی کبری قرار است
 از کم و بسی نه کم و آیز او هم میشود و در کس کج برور سح و
 دشاین و چتر دشتی در میان شتی کبری اول تبه همدره می شود
 و در سوکل کج برور جواتم و ایگادی در نصف تبه آخر شتی
 کبری و برور است شتی و یور نما سکی کبری اول تبه همدره می باشد
بجای چند مان سوای **بجای کز بن** بد آنکه چند مان دویم و سیم
 و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و یازدهم خوب می شود بکار راس صحی که
 چند مان چهارم و هشتم و دوازدهم نهمه راس ناقص است شتی

طریقه بعضی از مقرر است و از کم و بیش
 نامی بود پیش برور میندیشی که برور همدره است و شتی
 نصف تبه آخر میان و برور شتی کبری

ختمه

در میان خندان که نامک لرزش اوقیان خندان هم و هم
 در هم همه لرزش میان خندان که نامک بهر صفت لرزش
 و خندان هم ایستگ که نامک و ناقص را به یکم در میان خندان
 چشم و به تهن لرزش خندان هم و به کف لرزش بر هم و به
 لرزش خندان هم به نین لرزش خندان و هم به تولد لرزش
 خندان هم و به بر چیک لرزش خندان هم و هم در میان لرزش
 خندان هم و هم لرزش خندان هم و به کینه لرزش خندان
 یاد هم و به پیش لرزش و ناقص هم که نامک و ناقص لرزش
 خندان هم و فلان جا به یاد بر لکه خندان هم و هم و هم
 و پیش از خندان و هم و یاد هم در دست میان خندان
 و خندان هم و هم در دست میان خندان و خندان هم
 و هم در هم میان خندان و یاد هم که خندان هم و خندان
 خندان هم و خندان و یاد خندان هم و هم و هم و هم
 لرزش میان خندان و به یاد خندان در میان خندان
 که نامک لرزش شد و هم و یاد لرزش و یاد لرزش

در میان خندان که نامک لرزش اوقیان خندان هم و هم

تو حیاضان بود اگر لطف است با افسوس و ترو و توفیق
اگر بخت دست چسباید بهر کار یکدیگر ایضا بد حاصل و نفع
ماند که عیاری می **سجای می** متوقف **باید** **السنه** که باره روز
نیمه در سن چوبه و با نفع در کفای چوبه متغذد در سینه
کهری تفرقت و تغذد پنجه و جک **در** **سینه** پنجه و جک
نیز بخت کهری قدر یافته و در پنجه می برسات ز متغذد
هر یک یک ایام برسات میماند بود باره روز **۱۵** روز
نکته میکند و بهی که میماند و ایام مروری می گویند
زور و اگر مروری می بود و در **سینه** میماند یعنی روز
می بود و برسات چهار ماه بهی که میگوید و نکته
روز گری که **مهر** و **نقصات** نکته **بهر** **کشتن** **لورد**
لطف پورین نکته **مهر** **بهر** **سینه** **مهر** **سینه**
نکته **چهار** **ماه** **بهر** **بخت** **چشم** **پوریا** **بخت** **سینه** **لورد**
نکته **بخت** **بخت** **بخت** **بخت** **بخت** **بخت** **بخت** **بخت**
کولت **نکته** **بخت** **بخت** **بخت** **بخت** **بخت** **بخت** **بخت**

بخت

سینه باید که موجب سولات یعنی درم بکار برود بلکه
 در یک ماه حکم که سبب هم برید و مخالفش یعنی نباید پس باید هر یک
 در همان جا برسد همان قدم پیش نهاده حکم نامه
 خوب ترین فوج که بجا آید تا آنجا که در سرفه سرفه موقوف
 بعد از آنکه لایم موقوف است که هفت ماه است نسبت
 به روزه و در آن دو ماه عروب با سرفه در آن ماه موقوف نمودن کار را
 سابقی و عروب و آن صورت است و موقوف است بعد از آن
 طرف شمال بطرف جنوب شده نه ماه در آنجا باشد بعد از آن
 بخوبی رود در آنجا نه ماه و عروب بیمانه درین ده روز
 کار را در دو سه کوی خوب بعد از آن باید در سرفه موقوف
 است نه ماه است که در آنجا نه ماه میگردد و آن در یک است
 یعنی در یک رخ با یک ماه و در آنجا نه ماه و در هر روز
 دو به هر قریح با یک ماه و در هر روز و در آنجا نه ماه
 و در هر یک در هر ماه در آنجا نه ماه است و در هر یک
 در هر یک در هر ماه در آنجا نه ماه است و در هر یک

در هر یک در هر ماه در آنجا نه ماه است
 در هر یک در هر ماه در آنجا نه ماه است
 در هر یک در هر ماه در آنجا نه ماه است

در هر یک در هر ماه در آنجا نه ماه است
 در هر یک در هر ماه در آنجا نه ماه است
 در هر یک در هر ماه در آنجا نه ماه است

بالدرایک راست میگردد و در دو طرف یک دست و در هر دو
از صاحب دو انگشت که در جهت ناحیه طریقی است و در هر دو
سبب از این که فرو خیزد و در طرف دور و لطیف است
ناقص است و طرف است و است خوب است **در باب**
بیماری باید که بیمار در وقت صبح در هر دو و خیزد و در هر دو
و در وقت شب و در هر دو خوب است و در هر دو
در وقت روز و در هر دو **بیماری** خوب است
بیماری است و در هر دو **بیماری** است
نختره در رویی بیماری طرف رویی که خود است و در هر دو
شکست بخورد بر نختره آن است نه لغوه یا سر و کلاه کرد
سایر بیماری است که در هر دو طرف باید که در هر دو
خند و یافته تر که است و در هر دو طرف باید که در هر دو
نختره ای نیک است و در هر دو و در هر دو و در هر دو
و در هر دو است و در هر دو و در هر دو و در هر دو
در هر دو طرف او ترا او ترا که او ترا او ترا

بیماری

وصف چوپیشها و یوریا که با دو پوریا همادرید و روسته چترایی
منجوس بریاریون که بر اطراف منع و ناقص است که نگاه و تولد است و

آوردن آب که با و چتر او و سیکها و کها و کها و کها **تنبه بی بند**
تنبه در باب روانگی بر اطراف باید در وقت تولد تنه برادری
نرک آن کند و بر تنه با جانتر از روانه شود تنه بر سجد و سجد
بر این روی که بر اطراف بد لاکه بهر اطراف اراده روانگی با
و تولد تنه الحرف را در زمان نرک آن کند و بر طوق
تنه و جانتر از روانه شود و عقب تنه بر سجد بر بود کس تنه
و در چ بدنی و سدی چسب بدنی و سدی تنه بدنی و سدی و سدی

بدرج و سدی که **دسه بدیه** و سدی ترودیه بوی و سدی تنه بی
منجوس بر بر روی منع است باید در دوران تنه با برگز زوانه
برواز کک چکه هیچ سدر چونه بدنی و سدی و سدی و سدی و سدی
استین بدنی سدی و نوس بدیه و سدی و دو و دسه بدنی و سدی
کسیا و سلی و بر سالی سدی **بیان بعد و بخش روزی جانتر**
فصل روزی با سبک بر از طرف که اراده نمود است

در این کتاب در بیان سبب و اثر این تنه ها

دس لؤل رو در ایله ترکیب کونند و بروریکه روایه ایله
مقدم شد روانه لود و دستنه و چارسته و حقیقه و معنی روایه
مخوش برار روانه نافع نسبه و بکنه و نسته **در بیان روایه**
حانب عروق طرف اکت کونه یعنی نسی البرق و الحبوب از الک
که تهره و بخته و رور و لکن بر سویه روانه اطراف مذکوره مسک
و اجدت بیان تهمته تر حاتره دوج بدی و سیدی نجیب
وسیدی و سماں بدر و سیدی مترو و سیدی و سیدی روایه
یک برار اکت کونه و سرف یک نسته و حقه و حقه و حقه
حوب برار روانه اطراف مذکوره استغ کمره اصف سرف
است و دشت اصف اول لکن است خوب نسته یعنی روایه
بر حاتره اطراف حظه بیکه و نسی و سیده بیان تهره و رور
و بخته نافع و سرف و سرف برار روایه بین البرق و الحبوب
نافع و نفع است پنجه بر دس لؤل اطراف حظه حینه سرف
و بخته نسته بی دس لؤل اطراف حظه نوسی بدی و سیدی
بر لود بدر و سیدی روایه دس لؤل اطراف مرقوم نسته

در بیان روایه

در بیان زمانهای جاوید حوت و بن الحسن و العزیز و غیره و در بیان

بانی سعادت ملک مدایی او اینک اطراف هر کون زمین بهشتی

نیکی روح بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی

زورای نیکی دوسه دوسه دوسه دوسه دوسه دوسه دوسه دوسه دوسه

بوزلویا که چو این سر و سر وی نشانی لکنای جنوری و سنه

ر و ب و ب و ب و ب و ب و ب و ب و ب و ب و ب و ب و ب و ب و ب و ب و ب و ب و ب و ب

حوت و بن الحسن و العزیز در منع و با هر یک در اول

بچندی و بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی

و بود بهر اراده و او ترها درید و در بیان روی حوت

بن العرب و بیابان تنه و زور که و لکن کعبه و سایر کلب

نار کوه میان نهنه خانه روح بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی

بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی بدی

کعبه در نای خانه دوسه دوسه دوسه دوسه دوسه دوسه دوسه دوسه دوسه

لصف احوال و در اول روزه و آورده نشانی لکن نیکی و سنه در زور

متهن و تولد و کهنه و سال اول متهه و روز چهارم تا از آنچه بیاید رودانی
معرب و بین الغرب و السماء متع و اقص است و سال اول و
چهارم بدی و سیدی خردی بدی و سیدی و سال اول روز ششم و سید
و وجه روز سیمه اگر برای ضرورت و در میان پرورانه نود و نه
نذار و چرا که یوسف و سال اول روز سیمه لطف معرو و
از خوب سها یقوت و سال اول چهارم و سید و یوکه و
روانی طرف سماک پس سماک و مشرق متهه و روز چهارم و
لکن تیر و یوکه لطف مذکوره از آنچه بعد و سماک مذکوره
نیک و بدی و سیدی و سیدی و سیدی و سیدی و سیدی و سیدی
چشمه و سید و سیدی و سیدی و سیدی و سیدی و سیدی
یعنی چهارم و یوکه و نوزاده و یوکه و سیدی و سیدی و سیدی
و بر نه یک و در میان و سال اول متهه و روز چهارم و سیدی
بر سال اول لطف مذکوره با فرض و سیدی و سیدی و سیدی
متهه و سیدی و سیدی و سیدی و سیدی و سیدی و سیدی
یکه و سیدی و سیدی و سیدی و سیدی و سیدی و سیدی

باید

باید دانست که وقت روایکی تقویر است که بیج روی و اگر بایست
 بسا بیا که گشته و اگر روی و نسا حایت و شرت
 هم خوب است و اگر وقت رویش هم نسا حایت چه که بد راجع
 روز است خوب صورت و صافه نداد و اگر یک طرف بیست
 بسا خوب است و در هر یک که اقیان در یک باشد در آن
 روی یک طرف و در یک طرف و اگر بیست ناقص و بیست
 و در یک طرف یک بخوره بیجا هم که اجاله باشد
 لکن هم ناقص است باید در آن بگردانده شود و اگر هم لکن خواه
 هم در آن بگردانده باشد در آن لکن هم شایسته در آن
 ناقص است و در سکر است یکم و سنگ هم در آن بر نفس لغو و در آن
 خوب بود وقت روی لغو از هم در آن سحر که الاده شود
 تا در دویم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم
 تا در دهم سحر از روی سنگی به مقدم آمد کف و بیست
 بیست و یک تا بیست و بیست و سه فاعله در ناقص تا در بیست و سه
 باید در هم بخواند آن سحر که کند اگر نه عدد دیو باد باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

از به طبع در آنچه عددی باشد موجب است بعد از آنکه اندازد که
یک باقی ماند و هر باقی مانده منفرده باشد بقدر آن باقی مانده
و غیر این هر چه جناب این هم معروف که از جنم مخبر مادی هم شمار
کند از جمله ابرو مانند از جمله طبع و دیگر آنچه باقی مانده موجب است
باین طور باید بداند که اگر یک باقی مانده در خواهر است اگر دو ماند
این است اگر سه ماند قیاس اگر چهار باقی مانده باید بیست از کس
باقی مانده سواک باشد اگر بیست ماند سکه باشد اگر هفت باقی ماند
باین اگر بیست و سواک باشد و اگر بیست و سواک باشد باید بیست و سواک
یعنی باقی مانده بیست و سواک باشد و اگر بیست و سواک باشد
حسن بیان که مذکور شده تعصب و تنگی است با این است
و بنا بر آنکه در کس بخورد و کس بیهم بر گاه در بیایند با هم
و بهتر باید گرفت این خاصیت از علاقه در دین است
کند قیاس با هر چه اندازد در هر دو که در سواک است
جهت اندازد که از دوست ملاقات نمودن که با هم
اندازد که بر آن بیایند پس با هر چه اندازد که دوست

فراوان است

فراوان است آید و با این نایب متحوس که بر این جائزه متع و
 ناقص اندخبر با این خاصیت اندارد که مزاج اندیستار و
 سرد باشد شغاب است خاصیت است که مزاج کم بود باغ
 با این خاصیت اندارد که مزاج اندر مند و خفناک که در دود
 کرده و میگذرد با این خاصیت اندارد که خوف و خطر پیش آید

پی در حال بعیت یعنی جوکنی که بر چار جوکنی نادر چار تپه و
 پنجه تا خاتمه که باقی مذکور شد بعد از آنکه بیکر برای یاد او
حاجت رجال لغیب تعالی آید مدانه قاعده فارسی است
 جوکنی که اندای خود بر ماه میگذرد مقدارش تا یا زده روز و غیر
 است بموجب و فهای ترکیب تعالی آید از هر جهت
 را در یافته مقام جوکنی بداند و فهای ترکیب یا زده روز
 لغت ماه است **سکه شمس** سکه شمس یا زده روز از هر جهت
سکه شمس کنگه شمس حال و فهای ترکیب را بطور مفروض است

کتاب می آید کتاب می آید کتاب می آید کتاب می آید
 کتاب می آید کتاب می آید کتاب می آید کتاب می آید
 کتاب می آید کتاب می آید کتاب می آید کتاب می آید
 کتاب می آید کتاب می آید کتاب می آید کتاب می آید

روز ۲۲ کتب ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

مکرمی سوال گفته نیست خوب معرب است این مکرمی سوال
دست و پایش در راه حوکی بدانند که از در صفح هم حوکی و طلاق حرف

پشت هر کابله حوکی در یافت نماید بران صفت است

که حوکی لطافت دست از دو جانب پشت خوب می شود و خوب

ضرورت بر این نوع نفوس خوب هم می کند نه مرضیانه و در وقت

بوقت جنگ لهن حوکی در اطراف خوب و در وقت منع زنا

و اطراف خوب دست از خوب معرب حوکی نوبت روزی

تفریح روز و پاره خوش است و منع و وقت صبح

نفر اطراف صفا اما القصایه لکن که لکن طویح اما پس

با صد منع است و نوبت از دو طرف جانب جنوب و نوبت

یعنی خوب از جانب طرف خوب که از ابتدای لکن لکن در اول

خوب بود و پاره و اطراف منع است و نوبت نوبت هم

سمت سمار و نوبت سدن ناقص و نوبت سدن ناقص و نوبت

نیم نیست که هر کابله از دو پاره زود برانده یک کبری ناقص

منجمله است بل اصف نیست بل با هر خوب می شود

توضیح

پیل و پسته پاپ در میان ناقص است و برین تمهید هر کجا یکبار
 یک کهری با همانند نیت پاپ اول از کهری و نیت پاپ آن
 کهری از حویلی می گوید و نیت پیل در میان مخصوص است درین
 برزخ وقت روزگاری مغرور و دیگر کارهای بیگانه نمودن منع و
 است اصلاً در وقت تا که مذکور شده کسی کار نباید داشت
 و بر روز و پنجشنبه تا هفتاد و دوم و سیوم و چهل و نهم و
 هم و دوم و یازدهم خورشید که طبلکه چیزمان که تا یک باشد
 فاعله در ناقص خندان که تا یک باید داشت که بیگانه
 خندان هم یعنی اول که تا یک است و اگر بگویم از آن خندان هم
 که تا یک است و از هفتاد و نهم و از کنگ از هر خندان
 دوم و از شنبه که تا یک خندان بیستم و از یکسان از آن خندان
 و نهم و از اول از آن خندان سیوم و از هر چهار از آن خندان
 و نهم و از هر یک از آن خندان بیستم و از هر یک از آن خندان چهارم
 و از یکسان از آن خندان یازدهم و از آن از آن خندان دوازدهم
 که تا یک می گوید فاعله پرنه که در چکر است

جانب شرق

اسیلابا یو کیم پورسین اورا کرکس ارا کیم ارا کیم
 ارا کیم ارا کیم ارا کیم ارا کیم ارا کیم
 ارا کیم ارا کیم ارا کیم ارا کیم ارا کیم
 ارا کیم ارا کیم ارا کیم ارا کیم ارا کیم

هفت جهت جانب مشرق و هفت جهت جانب شمال که ممکن
 چهارده جهت می گوید و در هر کس که در چکر لقمه آید باید که در جهت
 مذکور بر جهت که میسازد بهتر باشد درین جهت خانه بسازد
 لطیف مشرق وین لشرق و الجنوب و السما وین لشرق و السما
 مقدم دره البرق و لود و جنوب و جنوب جنوب که هفت
 جهت مشرق است و ممکن چهارده جهت میسازد و این جهت جنوب است
 الجنوب و الجنوب و جنوب و جنوب و جنوب و السما و جنوب
 است و جهت که در جهت جنوب و جنوب و جنوب و جنوب و جنوب و جنوب
 جانب مشرق و السما و جنوب و جنوب و جنوب و جنوب و جنوب و جنوب
 و باید کونه اصله نباید رفت که ممکن است و در روایتی
 لفتای و نایب لود و جنوب و جنوب و جنوب و جنوب و جنوب و جنوب

و در جهت که

روز یکی بطرف مشرق و سماک مفرات و در این ایام که اوقات
ماهتاب در همین ایام خوب و صوبت است در آن روزها
روز یکی طرف جنوب و نیز مقدم است باید که بر طبق این
نوع اگر خلاف این معنی آید یعنی در روزیکه اوقات است
او بر این باشد و جانب جنوب و غرب روزه شود و باقی
است و در لامکه اوقات ماهتاب در همین ایام طرف
و شمال بود که نماید نخوسن خامسودت و بطرف که اوقات
خواهد در همین باشد روزیکه اطراف در روز مفرات و لطیف
ماهتاب است با آن طرف روز یکی است مقدم است می باید بر طبق
این معنی بود اگر خلاف آن معنی اولیای بعضی است
در این اوقات و ماهتاب در همین و او تر است بدانکه از
ایند است که است گفت تا سکر است و بر اوقات و باقی
در همین است می بود تعصبات سکر است در همین است
که سکر است که و سکر است و سکر است که سکر است که
و سکر است بر جهک و سکر است در تعصبات سکر است که

سکرانیت مکر و سکرانیت کینه و سکرانیت بیخ و سکرانیت
 بیبکجه و سکرانیت برکنه و سکرانیت شهنش باید دانست که از
 ایندوای سکرانیت مکر تا سکرانیت شهنش اقیاب و ماهاست
 می گوید **در میان سکرانیت** یعنی خوب بیلن زیره باید دانست
 لطیف شرقی مکر یعنی زیره پس از خوب بیلن آریا برده
 برده یعنی ضعیف می گوید بعد از آن لطیف سماخ خوب مکر
 تا دو نیم ماه خوب مکر باشد بعد از آن محرب طلوع میکند
 طلوع لطیف محرب تا ده روز باک او سته می گوید
 ماه طلوع محرب تا یک ماه یکم محروم تا در میان برده
 در سته یعنی ضعیف میگرد بعد از آن لطیف جنوب شرق
 می گوید تا ده روز خوب میماند من بعد لطیف شرق طلوع
 نماید او سته تا محروم خواه سه روزی مانده و از نو طلوع
 نیم ماه لطیف شرقی مکر بعد از آن پس آریا برده زور برده
 بدستورانی سمت سماخ خوب مکر مکر مکر مکر مکر
 طلوع می گوید باید هر در ایام خوب بیلن برده یعنی مکر و در

سکرانیت
 سکرانیت

که بابت پوستها و تریده روستهای صیغف می شود و حاجت
 مذکوره کنی کارهای نیک و شادی بخواهی نیاید ساخت که منع و
 است اگر بر تقدیر کارهای ضروری باشد حرکت در چاری هست
 روز منجمد ایامهای مذکوره بر بنبر کرده کارهای نیک است اردو
 اگر بسیار ضرورت باشد از چرخ و خواه شد روز احتیاط نموده که نیکند
 بسیار است و همین طور در میان باب پوستها و تریده روستها
 هنگام طلوع و غروب شتری که کار نیک و روزی نغمه نماید که در
 است وقت روزی اگر شکر و زور و پند نغمه نماید و اگر لطیف
 باشد مصایقه میت و اگر بر ضرورت روزی نغمه پس لیه و
 زور و یک در آن روز اگر سخا در بر است مصایقه ندارد
 روزی بود در این شب سخا در سخت شکر است نغمه که در
 کار خود در دست رویه و لیغ و لهر تا و در کتفا چون کوه است
 ناینیم خود روزی نغمه و دیگر کارها که معوی اینضا تو ندارد
 و نغمه روزی بر میان خیر خوب میکند و برای روزی نغمه و
 پای عالی مفید از حیثی خوب و بهتر مقدم است که در آن نغمه

تازه و نصرت تا نزد اندله و سطلاب و حاجت کاپاد و برایی
وزدان سکوتهایی خوشنخوسم و بیابان رویا بیس بود در نوچه کور
خوب و بهتر مقدم است اگر موافق نوشته مذکور شده باشد
فح کله و کارایی دما حاصل شود و در توریکه فمرد و خوب
تجرب السعاع و طریقه و بهرین و بهدر او شی بات و سید است
دوره و نکرات و مسانت و چو باشد و بروز کین
در میان نایح بای راه که نخوس است رویا تو مع ذناض
هفت لغیب نایح بای نخوس براه بد لکه در شهر محرم
نایح یازدهم و چهاردهم و پند بوم نخوس است و در شهر
همه کار بر سفر کرده اقباط باید بهر است و الدین نامه
از مذکور شده اقباط ضرورت و در شهر ریح البدل نایح چهارم
و پنجم و ششم نخوس است و در شهر ریح الیاز نایح سوه و یازدهم
و بیستم نخوس است و در شهر حادی البدل نایح دهم
یازدهم و بیستم نخوس است و در شهر حادی الیاز نایح
نویز و یازدهم و دو کلام نخوس است و در شهر حادی نایح یازدهم

در هر ماه نیزه قیاس
نایح سوه و بیستم
نایح دهم و بیستم
نایح دهم و بیستم
نایح دهم و بیستم

و در شهر

دوازدهم نهم سیر دهم و در شهر لجان یازدهم چهارم و بیستم و بیست و دوم
 در شان یازدهم و بیست و دوم و بیست و سوم و در شهر نوال یازدهم
 دهم و بیستم و بیست و دوم و در شهر لغغ یازدهم و بیست و دوم و بیست و سوم
 و در شهر نوحه یازدهم و بیست و دوم و بیست و سوم است و یازدهم
 بیست و یکم و بیست و دوم و بیست و سوم و از ابتدای نوه محرم لغایت سیر دهم
 و از ابتدای نوه صفر لغایت سیر دهم و از ابتدای نوه ربيع الاول
 لغایت دوازدهم و یازدهم و بیست و سوم و صغیر الاول و صغیر الاول و صغیر
 و بیست و سوم است و از ابتدای نوه معان لغایت چهار دهم
 میباشد که بیست و یکم و بیست و دوم و بیست و سوم است و یازدهم
 که خاکیست اول و بیست و دوم و بیست و سوم است که در آن
 سبکویه سیر دهم یازدهم سیر دهم که در حیدر عید می بود تاریخهای
 منوچهر بن لؤلؤ حضرت عرفیه یعنی صلوات الله علیه که برای یک کار
 نفع است بیستم و بیست و دوم و بیست و سوم و بیست و یکم و
 بیست و چهارم و بیست و پنجم و بیست و ششم و بیست و هفتم منوچهر است
 و بیست و ششم و بیست و هفتم است درین روز یکس کار نیک نباید

مادر جمعی خوشی **بیک** ^{۱۳} پس تیز و تیش ^{۱۴} اینه ^{۱۵} اینه ^{۱۶} اینه ^{۱۷} اینه
 در میان جوگنی تا خوب و بهتر که برای روزی که او را این سخنبار
 و لطف و اللہ خدا را مقدم کند باید دلشسته که قدر لک که
 این روایکی تو موزر ^{۱۸} و در آن لک حوازه لکن بحاجت و هم
 و تقیم و بهم و در ^{۱۹} اسم اگر خطا رو خواه مستری خواه زهره ^{۲۰} اینه
 خانه ^{۲۱} که که در کسار که جوگنی ^{۲۲} شماره باشد خانه ^{۲۳} میسکن ^{۲۴} و لک
 هر شماره نای خانه ^{۲۵} می شود که شماره ^{۲۶} خانه ^{۲۷} مذکوره ^{۲۸} یکجا ^{۲۹} خواه
 جدا جدا باشند ^{۳۰} زده جوگنی ^{۳۱} می کنند ^{۳۲} اگر ^{۳۳} شماره ^{۳۴} با ^{۳۵} خانه
 خر و نه یکجا خواه متفرق باشند جوگنی ^{۳۶} زده ^{۳۷} می کنند ^{۳۸} در ^{۳۹} جوگنی
 روایکی تو خوب ^{۴۰} خاصیت ^{۴۱} جوگنی ^{۴۲} خانه ^{۴۳} است ^{۴۴} که ^{۴۵} نخرت ^{۴۶} تمام ^{۴۷} از
 سفار که ^{۴۸} و ^{۴۹} و ^{۵۰} و ^{۵۱} و ^{۵۲} و ^{۵۳} و ^{۵۴} و ^{۵۵} و ^{۵۶} و ^{۵۷} و ^{۵۸} و ^{۵۹} و ^{۶۰} و ^{۶۱} و ^{۶۲} و ^{۶۳} و ^{۶۴} و ^{۶۵} و ^{۶۶} و ^{۶۷} و ^{۶۸} و ^{۶۹} و ^{۷۰} و ^{۷۱} و ^{۷۲} و ^{۷۳} و ^{۷۴} و ^{۷۵} و ^{۷۶} و ^{۷۷} و ^{۷۸} و ^{۷۹} و ^{۸۰} و ^{۸۱} و ^{۸۲} و ^{۸۳} و ^{۸۴} و ^{۸۵} و ^{۸۶} و ^{۸۷} و ^{۸۸} و ^{۸۹} و ^{۹۰} و ^{۹۱} و ^{۹۲} و ^{۹۳} و ^{۹۴} و ^{۹۵} و ^{۹۶} و ^{۹۷} و ^{۹۸} و ^{۹۹} و ^{۱۰۰}
 یا با که ^{۱۰۱} و ^{۱۰۲} و ^{۱۰۳} و ^{۱۰۴} و ^{۱۰۵} و ^{۱۰۶} و ^{۱۰۷} و ^{۱۰۸} و ^{۱۰۹} و ^{۱۱۰} و ^{۱۱۱} و ^{۱۱۲} و ^{۱۱۳} و ^{۱۱۴} و ^{۱۱۵} و ^{۱۱۶} و ^{۱۱۷} و ^{۱۱۸} و ^{۱۱۹} و ^{۱۲۰} و ^{۱۲۱} و ^{۱۲۲} و ^{۱۲۳} و ^{۱۲۴} و ^{۱۲۵} و ^{۱۲۶} و ^{۱۲۷} و ^{۱۲۸} و ^{۱۲۹} و ^{۱۳۰} و ^{۱۳۱} و ^{۱۳۲} و ^{۱۳۳} و ^{۱۳۴} و ^{۱۳۵} و ^{۱۳۶} و ^{۱۳۷} و ^{۱۳۸} و ^{۱۳۹} و ^{۱۴۰} و ^{۱۴۱} و ^{۱۴۲} و ^{۱۴۳} و ^{۱۴۴} و ^{۱۴۵} و ^{۱۴۶} و ^{۱۴۷} و ^{۱۴۸} و ^{۱۴۹} و ^{۱۵۰} و ^{۱۵۱} و ^{۱۵۲} و ^{۱۵۳} و ^{۱۵۴} و ^{۱۵۵} و ^{۱۵۶} و ^{۱۵۷} و ^{۱۵۸} و ^{۱۵۹} و ^{۱۶۰} و ^{۱۶۱} و ^{۱۶۲} و ^{۱۶۳} و ^{۱۶۴} و ^{۱۶۵} و ^{۱۶۶} و ^{۱۶۷} و ^{۱۶۸} و ^{۱۶۹} و ^{۱۷۰} و ^{۱۷۱} و ^{۱۷۲} و ^{۱۷۳} و ^{۱۷۴} و ^{۱۷۵} و ^{۱۷۶} و ^{۱۷۷} و ^{۱۷۸} و ^{۱۷۹} و ^{۱۸۰} و ^{۱۸۱} و ^{۱۸۲} و ^{۱۸۳} و ^{۱۸۴} و ^{۱۸۵} و ^{۱۸۶} و ^{۱۸۷} و ^{۱۸۸} و ^{۱۸۹} و ^{۱۹۰} و ^{۱۹۱} و ^{۱۹۲} و ^{۱۹۳} و ^{۱۹۴} و ^{۱۹۵} و ^{۱۹۶} و ^{۱۹۷} و ^{۱۹۸} و ^{۱۹۹} و ^{۲۰۰}
 صفت ^{۲۰۱} که ^{۲۰۲} و ^{۲۰۳} و ^{۲۰۴} و ^{۲۰۵} و ^{۲۰۶} و ^{۲۰۷} و ^{۲۰۸} و ^{۲۰۹} و ^{۲۱۰} و ^{۲۱۱} و ^{۲۱۲} و ^{۲۱۳} و ^{۲۱۴} و ^{۲۱۵} و ^{۲۱۶} و ^{۲۱۷} و ^{۲۱۸} و ^{۲۱۹} و ^{۲۲۰} و ^{۲۲۱} و ^{۲۲۲} و ^{۲۲۳} و ^{۲۲۴} و ^{۲۲۵} و ^{۲۲۶} و ^{۲۲۷} و ^{۲۲۸} و ^{۲۲۹} و ^{۲۳۰} و ^{۲۳۱} و ^{۲۳۲} و ^{۲۳۳} و ^{۲۳۴} و ^{۲۳۵} و ^{۲۳۶} و ^{۲۳۷} و ^{۲۳۸} و ^{۲۳۹} و ^{۲۴۰} و ^{۲۴۱} و ^{۲۴۲} و ^{۲۴۳} و ^{۲۴۴} و ^{۲۴۵} و ^{۲۴۶} و ^{۲۴۷} و ^{۲۴۸} و ^{۲۴۹} و ^{۲۵۰} و ^{۲۵۱} و ^{۲۵۲} و ^{۲۵۳} و ^{۲۵۴} و ^{۲۵۵} و ^{۲۵۶} و ^{۲۵۷} و ^{۲۵۸} و ^{۲۵۹} و ^{۲۶۰} و ^{۲۶۱} و ^{۲۶۲} و ^{۲۶۳} و ^{۲۶۴} و ^{۲۶۵} و ^{۲۶۶} و ^{۲۶۷} و ^{۲۶۸} و ^{۲۶۹} و ^{۲۷۰} و ^{۲۷۱} و ^{۲۷۲} و ^{۲۷۳} و ^{۲۷۴} و ^{۲۷۵} و ^{۲۷۶} و ^{۲۷۷} و ^{۲۷۸} و ^{۲۷۹} و ^{۲۸۰} و ^{۲۸۱} و ^{۲۸۲} و ^{۲۸۳} و ^{۲۸۴} و ^{۲۸۵} و ^{۲۸۶} و ^{۲۸۷} و ^{۲۸۸} و ^{۲۸۹} و ^{۲۹۰} و ^{۲۹۱} و ^{۲۹۲} و ^{۲۹۳} و ^{۲۹۴} و ^{۲۹۵} و ^{۲۹۶} و ^{۲۹۷} و ^{۲۹۸} و ^{۲۹۹} و ^{۳۰۰}
 راج ^{۳۰۱} بدست ^{۳۰۲} که ^{۳۰۳} و ^{۳۰۴} و ^{۳۰۵} و ^{۳۰۶} و ^{۳۰۷} و ^{۳۰۸} و ^{۳۰۹} و ^{۳۱۰} و ^{۳۱۱} و ^{۳۱۲} و ^{۳۱۳} و ^{۳۱۴} و ^{۳۱۵} و ^{۳۱۶} و ^{۳۱۷} و ^{۳۱۸} و ^{۳۱۹} و ^{۳۲۰} و ^{۳۲۱} و ^{۳۲۲} و ^{۳۲۳} و ^{۳۲۴} و ^{۳۲۵} و ^{۳۲۶} و ^{۳۲۷} و ^{۳۲۸} و ^{۳۲۹} و ^{۳۳۰} و ^{۳۳۱} و ^{۳۳۲} و ^{۳۳۳} و ^{۳۳۴} و ^{۳۳۵} و ^{۳۳۶} و ^{۳۳۷} و ^{۳۳۸} و ^{۳۳۹} و ^{۳۴۰} و ^{۳۴۱} و ^{۳۴۲} و ^{۳۴۳} و ^{۳۴۴} و ^{۳۴۵} و ^{۳۴۶} و ^{۳۴۷} و ^{۳۴۸} و ^{۳۴۹} و ^{۳۵۰} و ^{۳۵۱} و ^{۳۵۲} و ^{۳۵۳} و ^{۳۵۴} و ^{۳۵۵} و ^{۳۵۶} و ^{۳۵۷} و ^{۳۵۸} و ^{۳۵۹} و ^{۳۶۰} و ^{۳۶۱} و ^{۳۶۲} و ^{۳۶۳} و ^{۳۶۴} و ^{۳۶۵} و ^{۳۶۶} و ^{۳۶۷} و ^{۳۶۸} و ^{۳۶۹} و ^{۳۷۰} و ^{۳۷۱} و ^{۳۷۲} و ^{۳۷۳} و ^{۳۷۴} و ^{۳۷۵} و ^{۳۷۶} و ^{۳۷۷} و ^{۳۷۸} و ^{۳۷۹} و ^{۳۸۰} و ^{۳۸۱} و ^{۳۸۲} و ^{۳۸۳} و ^{۳۸۴} و ^{۳۸۵} و ^{۳۸۶} و ^{۳۸۷} و ^{۳۸۸} و ^{۳۸۹} و ^{۳۹۰} و ^{۳۹۱} و ^{۳۹۲} و ^{۳۹۳} و ^{۳۹۴} و ^{۳۹۵} و ^{۳۹۶} و ^{۳۹۷} و ^{۳۹۸} و ^{۳۹۹} و ^{۴۰۰}
 ما ^{۴۰۱} با ^{۴۰۲} با ^{۴۰۳} با ^{۴۰۴} با ^{۴۰۵} با ^{۴۰۶} با ^{۴۰۷} با ^{۴۰۸} با ^{۴۰۹} با ^{۴۱۰} با ^{۴۱۱} با ^{۴۱۲} با ^{۴۱۳} با ^{۴۱۴} با ^{۴۱۵} با ^{۴۱۶} با ^{۴۱۷} با ^{۴۱۸} با ^{۴۱۹} با ^{۴۲۰} با ^{۴۲۱} با ^{۴۲۲} با ^{۴۲۳} با ^{۴۲۴} با ^{۴۲۵} با ^{۴۲۶} با ^{۴۲۷} با ^{۴۲۸} با ^{۴۲۹} با ^{۴۳۰} با ^{۴۳۱} با ^{۴۳۲} با ^{۴۳۳} با ^{۴۳۴} با ^{۴۳۵} با ^{۴۳۶} با ^{۴۳۷} با ^{۴۳۸} با ^{۴۳۹} با ^{۴۴۰} با ^{۴۴۱} با ^{۴۴۲} با ^{۴۴۳} با ^{۴۴۴} با ^{۴۴۵} با ^{۴۴۶} با ^{۴۴۷} با ^{۴۴۸} با ^{۴۴۹} با ^{۴۵۰} با ^{۴۵۱} با ^{۴۵۲} با ^{۴۵۳} با ^{۴۵۴} با ^{۴۵۵} با ^{۴۵۶} با ^{۴۵۷} با ^{۴۵۸} با ^{۴۵۹} با ^{۴۶۰} با ^{۴۶۱} با ^{۴۶۲} با ^{۴۶۳} با ^{۴۶۴} با ^{۴۶۵} با ^{۴۶۶} با ^{۴۶۷} با ^{۴۶۸} با ^{۴۶۹} با ^{۴۷۰} با ^{۴۷۱} با ^{۴۷۲} با ^{۴۷۳} با ^{۴۷۴} با ^{۴۷۵} با ^{۴۷۶} با ^{۴۷۷} با ^{۴۷۸} با ^{۴۷۹} با ^{۴۸۰} با ^{۴۸۱} با ^{۴۸۲} با ^{۴۸۳} با ^{۴۸۴} با ^{۴۸۵} با ^{۴۸۶} با ^{۴۸۷} با ^{۴۸۸} با ^{۴۸۹} با ^{۴۹۰} با ^{۴۹۱} با ^{۴۹۲} با ^{۴۹۳} با ^{۴۹۴} با ^{۴۹۵} با ^{۴۹۶} با ^{۴۹۷} با ^{۴۹۸} با ^{۴۹۹} با ^{۵۰۰}

...
 ...
 ...

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

طریقه اول در کشف کرم در کرم
کرم در کرم در کرم در کرم
کرم در کرم در کرم در کرم
کرم در کرم در کرم در کرم

حکایت است اگر امیر و امرا و اولاد درین حکایت زلفه بود صفت
آن است که فحش و لغت کرد و دستش بر صفت خورد و پایمال
و بیاعت نماید و بسیار جویند و در بالگر که سافت و یکا مقرر بود
در آن کرم در افساب و وصل بجای ششم و هفتم بجای نهم یا دهم
حکایت است اگر در مریح کرم زلفه بود فحش و لغت کرد و در کرم
بود بسیار جویند و تمام طریقه ^{۱۳۶} و سوس حکایت اندازد حکایت
حکایت خوب در بونهی انتخاب که تعلیم آورد و در کرم
برای طایف کلام موقوف کرده به بخاری یا دیگر می برد و در نامه
در مریح کرم زلفه بود مقرر بود که در کرم افساب و در کرم
و در حال اگر بخای سوسم و سوسم و باز نهم یا ساسا خوردند که همه
مخمس در زلفه میکند و بهای خوب و بهتر می نماید و در مریح
از هفتاد شماره تا سیصد اگر در کرم در کرم است و در آن کرم
نفره که در آن کرم ناصح او را در کرم و دست در کرم
باید بسیار جویند و در کرم که زلفه بود و در کرم
بسیار و در آن مریح و جویند و در کرم که زلفه بود و در کرم

بقدر یک یک زور یا قمانه در آن از بر هم بویا و کرم
 و باک است بر آن طرف اراده بویا است بویا کرده محرابی
 منقذ و حوض گودان و طبله و نقره و مس نیز در آن در آن
 بد که بخلاف سرفا رفته بویا یک بخلاف اقباب
 بویا اقباب در آن کچه رفته بود اگر بخلاف اکنه کونه روانه
 شود بویا در آن زبره کچه رفته کچه و کچه بخلاف جنوبی بویا
 در آن مریخ کچه اند و کچه نرت کونه رفته بود بویا در آن راس سایه
 و اگر بخلاف محراب الیم بود بویا و در آن محراب کچه رفته بود
 و اگر بخلاف باب کونه برود بویا و در آن مایه سایه و اگر
 ساس رفته بود و در آن محراب کچه و اگر بخلاف آن کونه
 بود بویا و در آن محراب دستری نموده رفته بود **در باب**
مد خط کون و حور و کسب سبزه و روز و پنجشنبه و هر اوقات
 که بزور و رایک و سالی اول ستمه خواه روز خواهه پنج خواهه و اول
 بویا طرف ستمه و بویا در آن برای کار کچه فریاد بویا در آن
 پس باید که بویا بویا در آن بویا بویا بویا بویا بویا

شرح
 در باب

که در وقت خواب و بیداری و در وقت است و برای رفع کوفت
 و ناله کوفت تهیه می کنند که در آن روغن و کفایت بچه
 آنرا سبزی می گویند باید که بر روی او بزرگ مدارد یعنی آن
 ملاحظه که روزانه شود و بر روی او بزرگ است که در آن
 کند بعد از آن بر روی او بزرگ است که در آن روزانه شود
 بر روی او بزرگ است که در آن روزانه شود بر روی او بزرگ است
 چیز است نماید یا بخورد روزانه شود بر روی او بزرگ است
 موزک ملاحظه که چیز است نماید و روزانه شود بر روی او
 ملاحظه که در آن ملاحظه که روزانه شود بر روی او بزرگ است
 شیرین که آنرا در بندوی پور می گویند ملاحظه که روزانه شود و
 چیز است نماید بر روی او بزرگ است که در آن روزانه شود
 در شمال آب کشیده روزانه شود بر روی او بزرگ است که در آن
 ملاحظه که روزانه نماید بر روی او بزرگ است که در آن ملاحظه که
 خلات نماید و روزانه شود بر روی او بزرگ است که در آن ملاحظه که
 چیز است کند و روزانه شود بر روی او بزرگ است که در آن ملاحظه که

در

خیرات نماید بعد از آن روزانه بود بر روزهای اول و آخر هر روز
 بود نماید مشک ملاطفت کرده روزانه بود برای دفع کجالت
 در کوف روزی بر روی کتفه سکر و عوارث و مریح سیاه
 و ملاطفت سیاه بر تن تیار کرده ملاطفت نماید و جرات کند
 بعد از آن روزانه بود و بر روی کتفه کانیج ملاطفت که حرارت نماید
 و روزانه بود بر روی کتفه سکر که ملاطفت که حرارت نماید و روزانه
 بر روی کتفه حرارت خورده روزانه بود بر روی کتفه ملاطفت که
 روزانه بود بر روی کتفه سیاه و بر روی کتفه حرارت نماید روزانه بود
 برای دفع کجالت و ساقول روی کتفه و قاعده و کتفه بر روی
 کتفه ساقول خورده روزانه بود و کتفه ساقول ملاطفت کرده
 روزانه بود بر روی کتفه ساقول و کتفه ساقول خورده روزانه بود بر روی
 چار کتفه ساقول خورده روزانه بود بر روی کتفه حرارت خورده روزانه
 بر روی کتفه ساقول خورده روزانه بود بر روی کتفه ساقول ملاطفت
 که خیرات نماید و روزانه بود برای دفع کجالت و ساقول کتفه
 در کتفه ساقول ملاطفت که حرارت نماید و روزانه بود بر روی کتفه

در روز دوشنبه شیر و پنیر بخورد
 در روز سه شنبه کتفه ساقول
 در روز چهارشنبه کتفه ساقول
 در روز پنجشنبه کتفه ساقول
 در روز شنبه کتفه ساقول
 در روز یکشنبه کتفه ساقول
 در روز دوشنبه کتفه ساقول
 در روز سه شنبه کتفه ساقول
 در روز چهارشنبه کتفه ساقول
 در روز پنجشنبه کتفه ساقول
 در روز شنبه کتفه ساقول
 در روز یکشنبه کتفه ساقول

ساقول

بهرین نوعی است و بیخ آمیخته ملاطحه کرده جبرأت نماید روزی بود
و در پنجم روزها مالش ملاطحه کند جبرأت نموده رفته خود در پنجم
جبرأت ماکا و خورده رفته خود در پنجم روزها در وقت لاد کاکا و
خورده رفته بود و در پنجم روزها مالش ماکا و ملاطحه نموده جبرأت
نماید و در پنجم روزها بود و یونان که شک ملاطحه کند
جبرأت نماید رفته خود در پنجم روزها شیر بر آب نیمه خود رفته
بود و در پنجم روزها ملاطحه کند و رفته خود در پنجم روزها
بها لیک گوشت خوک و سوس و در پنجم روزها گوشت خوک و سوس
گوشت خوک و سوس رفته بود و در پنجم روزها سوس و سوس
ملاطحه جبرأت نماید رفته بود و در پنجم روزها سوس و سوس
گوشت جبرأت نماید رفته بود و در پنجم روزها سوس و سوس
بهر مال بود ملاطحه کند رفته بود و در پنجم روزها سوس و سوس
ملاطحه گوشت جبرأت نماید رفته بود و در پنجم روزها سوس و سوس
ملاطحه بود و در پنجم روزها سوس و سوس
ملاطحه بود و در پنجم روزها سوس و سوس

در پنجم روزها

کرده روانه بود و در پخته پوریا که با ده گوشت گوه ^{ملاحظه} ^{ملاحظه} ^{ملاحظه}
و در پخته او تر آنها ده گوشت سهی جانور که معروف است
ملاحظه کرده روانه بود و در پخته اجبت که می توانک ^{ملاحظه}
بخرات نباید و روانه شود و در پخته سر ^{ملاحظه} ^{ملاحظه} ^{ملاحظه}
خیرات نموده روانه شود و در پخته دهنش ^{ملاحظه} ^{ملاحظه} ^{ملاحظه}
خورده روانه شود و در پخته پوریا بهادرید ^{ملاحظه} ^{ملاحظه} ^{ملاحظه}
روانه شود و در پخته ^{ملاحظه} ^{ملاحظه} ^{ملاحظه}
کنند و روانه شود و در پخته او تر ^{ملاحظه} ^{ملاحظه} ^{ملاحظه}
بخورد و روانه شود و در پخته ^{ملاحظه} ^{ملاحظه} ^{ملاحظه}
بخورد و روانه شود از این ^{ملاحظه} ^{ملاحظه} ^{ملاحظه}
اگر که خیر ^{ملاحظه} ^{ملاحظه} ^{ملاحظه}
برای رفع بحالت و سائل ^{ملاحظه} ^{ملاحظه} ^{ملاحظه}
و سائل صرف واکه ^{ملاحظه} ^{ملاحظه} ^{ملاحظه}
و روانه شود ^{ملاحظه} ^{ملاحظه} ^{ملاحظه}
و بیخ ^{ملاحظه} ^{ملاحظه} ^{ملاحظه}
و یاب ^{ملاحظه} ^{ملاحظه} ^{ملاحظه}

رب سحر

لیکن کونه و شمشیر ملاخه که تیرت نماید روانه
 در میان کن **بج** قاصت بعد خوش **تته** و **توره** یا بد و است
 که تته یک کن دارد اگر بعد بند و حسن بند محسوس است
 بار یعنی روزی که در آن بعد یا بعد که محسوس است
 محسوس چیز چهار که دارد اگر بعد بند بعد و اگر محسوس است
 محسوس در آن است **۱۶** زده کن دارد اگر بعد بند بعد و اگر محسوس
 است محسوس و حجت **۳۳** در آن بعد بند بعد و
 محسوس بند محسوس و ناز **۴۰** محسوس کن دارد اگر بعد بند
 بعد اگر محسوس یا محسوس و چند مان صد که در آن بعد بند
 بعد و اگر ناقص است ناقص و لکن بر آن که دارد اگر بعد
 بند بعد و اگر محسوس یا محسوس محسوس که نه است میگوید در
 روانی تو خیزد مان و لکن بسیار مقدم است **در میان** لو ابرو
 در آن بعد بند است نه یکی در آن مرق و لکن کونه بولدر
 و بولدر و بولدر یکی جنوب و غرب کونه بولدر در آن
 غرب و بولدر کونه بولدر است بولدر یکی در آن کونه

سوار بی پانک میساک و پتیریا در میان زمین کوه و دریا
بیشتر که نفع است بداند که پس از ویلک نطقه که در روز
شیر و شهد و نیک و جدا و کورت و جریه در میان رو
چشمه که میان ربه و غوره و نیا که در چار و غوره که در
از غوره که در نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک
بعثت بارد و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک
اگر که نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک
یک روز پس از آن که نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک
نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک
مدفقات نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک
دولت نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک
رویا نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک
سند نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک
میاید که نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک
در آن نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک

نیک و نیک

خبره و اگر زن تار و زنی بفرستد که بدخواه بروز
 لب تخلص حصن با این ضرورت است که رویا خوف کفر
 بکشد که زن در حصن فایز کشته نوبت کند که در روز
 مذکور ملاقات کند بعد از این ساعت دیگر ملاقات نکند
 بفرستد یک روز پس که در آن شب منتهی و حواشی
 مذکوره منع است و پور و عره یگوان و انبیا کلب و دلال
 اگر خوانده رویا کفر منع و اقباس باید از این جزایز
 نماید و چون در هر دو جنس بسیار مبالغه است و زود
 بنا بر رویا و در تخلص بدین امر حاکم بسیار ناقص است و بر
 در جانب ال میکان و پسین صلیت بسیار مبالغه است
در بیان تفصیل و تفصیل افعال مکان باید دانست که تعداد افعال
 پنج مکان که در جمل خود موجب فرجه است که اگر
 جمل خود پنج جنس صحیح در میان باشد تعداد مکان که فرموده
 است که اگر این است که در جمل خود مجرد دیگر تعداد مکان
 فرموده پنج دلال را که است که در خانه خود تعداد یک است

نقد مکان کند و فیه سبت گفته که نه برین ^{نقد}
کند حلاصه این گفته برین چهار قسم بقوله بعدند
وقت بود و در آنجا ف دو کلام است یعنی ^{نقد}
و نقد بود و همان چهار قسم است نقد مکان باید نقد
قریب و هموار که چهار است می رود نقد مکان میاید و حال
یک صنف با نقد مکان نباید بیکر متصف آن کلمه افروز
و کویس گشت تیار و کلوار و حجام و پیرایه حمت با و قوسان
و در کهنه و مکان بود و اینان و درت بیکر و جایز با یک
و متصف مکان هر دو اینها کاند و خارجش و مکان بد یک
بعج مرکب و مکان قضای خاکروب و مکان معجز و غیره
ازین جاها که مذکور شد برین کفون در درستی با نقاش مکان
رابعه و اینان با تجارت همان و متصف و ریاض و مالک
و مکان بر هر صوفه ز فالتوا مکان کفون میایف و غیر
باید هر وقت رویا بود و در و خلاصه جزای با باید
و جایز اراده نقد مکان با اول میاید که از صاحب خانه

بگوید

چو بدید که پیش از رفتن خود تیار بی فرش و پلنگ و جوه لقا
 بعد از آن چو که از بلوغ فرود آید و اولاد نام است که پس از
 رفتن خود دیگر احرام همراه خود فرود آید از خانه خود میکان هر کور
 هر که نوبت بعد از آن میکان بخوره جمله بر او
 خود میکان نمی آید احرام نوبت است از جمله لقا و لقا
 با انواع نوبت میکان و یا تراب کون رو است نوبت
 یا تراب و یا نام نوبت میکان هر پانزده است که تعدد
 نوبت میکان آنرا در عالم مقدار است از چهار تار تا پانزده
 هر اطراف مورث بر روز دوم کوع نماید و همچنین و
 و یا لونا و یا لقا می خود در آن است روز و هر کس آن را
 تا بخورد تعدد نوبت میکان فرود آید است در صورت عدم
 روز یک معیار مذکور می باید که بازگشت است و هر که مرده
 از دم سو و احانت تعدد نوبت میکان هر اطراف است باید
 که بدارد و از شرق و بین المشرق و الجنوب یعنی آنکه کوزه تا
 دور و در آن سمت جنوب بین الجنوب در این جهت

اگر در روز جمعه است نوبت میکان
 در روز جمعه نوبت میکان
 در روز جمعه نوبت میکان

بنت کونه تا یجور و بر روی طرف جنوبی
و السما یبع یا یب کونه تا سه روز و بر روی
سما و السما و بشرق یبع این کونه تا دو روز
تند و نفاکات معرفت اگر بر بعد و مکره لتفا
روی کانه نمودند که پسته میکان دیگر نفته نقد مکان بود
مصایقه و اگر باغبان ضرورت خود در تلافی مکان
رسیدن تولا یس باید در منفصله در پای دریا ترا
بیلار و دیگر کولی تعداد در روزی مکره یا تراب در
و یا تراب را بعد الفصای تعداد معاریست بحای دیگر
تعداد در این چیزهای یا تراب بدانکه اگر بر این باشد ما خواه
پوهر در یا تراب نهد و اگر بر اوله و اوله و حترتی باشد
که نهد و پس قضی خواهد میسر و میره بان خرمای خواهد باشد و
در نه خواه رویه در یا تراب نهد و اگر نسی باشد
مطبی و اگر بود در یا تراب در یا تراب در یا تراب
و اگر از تقسیم ما تواند شد می باید که از این چهارم خواهد بود
ربیع

اینست هر قوم که باشد موافق مغرب طبع خود را که داند
 یا تیر است نه در وقت روز یکی از خانه خود خورده بکمان
 یو جا خورده بکنت خانه یا بکمان جلد تخته یا جای که
 بود آن خورده فرقی داشته باشد خواه بکمان یا بی آن
 طالب علم و مکان پسر و مرد رفته حاضر را بیج روزی
 نماید و اگر فو قمر روی این مکان هیچ مبره نماید باید که
 پیدت با را طلیعه و از آنها ملاقات نموده و گفتگو
 روانه بود از همه بجهت موجب یوتی تقم امده اصل
 که در مکان خوالگاه خود روانه بود و چسبکه زنی باور وجه
 بسیار دور با که او را باید که در مکان روجه اصل خود
 مغرب طبع را با و گفتار شده باج روانه شود و بوقت
 سفره بان نموده و بر همان را جبری دارد و برایش را
 کرده بعد از آن که در دستار بدارد و باج و حرارت
 و بیخ و طلا و نقره و مسک لویح الد مکان خود خیرات گفته
 بسوی چهره از آب حلیت در دست کردند روانه خود و بوقت

اینست
 در
 طب

سدن همه کتبه یک در آنوقت سرود که ازین به
پندت تا وزن خود را تا خوش که روانه شود و هر
رایحه داشته و خوشگشته هیچ بود در زور لطف بگروه
دویم چهار گروه زور سویم شش گروه کعب نماید بعد از آن
حوله کعب کند و لکه لوفت روی یکی نفر استغزاع که خود
خود بخود یا از خوردن آدویه و جیره بسیار زانقض است باید
ان روز رویا موقوف کعب بر ساعت بعد از آنکه بود

در بیان سکون و بید سکون و بوفت روی یکی نظر آن
سکون بای نیک که بوفت روی بقره و زمین آید بسیار
سیاهک و مهابون است بد که بر من بر قدره که باستند

قیام اگر مبتنی و چهار سویر و چهار است و ماد کاو
اگر هم چه با بسیار خوب است وزن توان کن پاک و صاف
و سرف و کل کنه و پارچه بقیه و جود لطف و لا و
کوس و طلب و عزیز یک و دینک و قوتان و بقره
طامس و سبکته و رانویغی تواند و جوه جانور چاربان که

سخت
وزن

گوشت آو در سحیاں سپین و کله و نیک و سپیده بر آری
 و خمر و کاس چنک و دخته یا خدر بوی کتیاں و حواله ترا
 و دستار ستم و تر کا و سفید اگر بته باشد خواه نشانه
 و سراب و طفل که بکنار زن آو تا کن باشد و آلس نعل
 دار و انبه و سرکه و بره و بیا بجم سفید و سرکه کاه
 یازن کا و آو روده باشد و طبع و ردهت از رو و سکه با
 و مرده که که همراه او کربان و بنان و تیرق و سینه
 و بریس و سفید و سلع و کور و حن و بهار و و اج که نام
 پیروز است در هدی پیر و پیر و پیر و پیر و پیر و پیر
 بر نیای و سادر و حاک و بجه که جامی شده ما و آو
 سرود و از کس قیات و سپیده جلا از خاست است
 می آید و پند کباب کباب و بجه که که بسیار و حواله
 بیک در حله و نیز سر و کوفت سکیال و یک چینه و
 رخوان و مکیل خوب که بریس می آید مرده نه همراه او
 بکرده باشد وقت و احاطه بدن مریک اگر مملکت

این
 است
 در
 این
 کتاب

در این خوب است و در سپ و مورکب یزان و کهنای ^{طله}
 و لقه و کلا و تیر و دووب و مارکاو و ترکا و بوقت ^{بدری}
 بون و کویر نماید هرگز و ترکاری سیر و کونر و صورت
 که زن کوبان می لفته یک و خوک و او از هر یک طرف
 هر یکد لغصت و بدن سکو نهی اطرف است و است
 لایه ماده و سیر و بیک سخته و جیب و پاره شکم و
 پشها و نیکه و سیاه کوش و بیخون و نکور و له می افند و او از
 ریح اوره و نرو و بهر جفا و جریش و شکم مطابقتش و
 مرغ و نیش و رو باد و سببی و ایوان اگر طاق نظر در ^{اند}
 آهنگ اگر حفت یک سانه است مستدک و سینه
 و ح و حفت و نته و بازده اگر باشند هرگز و این
 هر قدر که طاق باشند حو است که از طرف آن ^{اطراف}
 چپ بماند خوب است لغصت سکو نهی اطرف و سینه
 کوبان و کولک چکلی کبوتر ماده و نرو و موبس و حو ^{کند}
 و نر چکلی و کسک ماده و هر دو ماده و نرو و موال ^{کند}

در این خوب است و در سپ و مورکب یزان و کهنای طلّه
 و لقه و کلا و تیر و دووب و مارکاو و ترکا و بوقت بدری
 بون و کویر نماید هرگز و ترکاری سیر و کونر و صورت
 که زن کوبان می لفته یک و خوک و او از هر یک طرف
 هر یکد لغصت و بدن سکو نهی اطرف است و است
 لایه ماده و سیر و بیک سخته و جیب و پاره شکم و
 پشها و نیکه و سیاه کوش و بیخون و نکور و له می افند و او از
 ریح اوره و نرو و بهر جفا و جریش و شکم مطابقتش و
 مرغ و نیش و رو باد و سببی و ایوان اگر طاق نظر در اند
 آهنگ اگر حفت یک سانه است مستدک و سینه
 و ح و حفت و نته و بازده اگر باشند هرگز و این
 هر قدر که طاق باشند حو است که از طرف آن اطراف
 چپ بماند خوب است لغصت سکو نهی اطرف و سینه
 کوبان و کولک چکلی کبوتر ماده و نرو و موبس و حو کند
 و نر چکلی و کسک ماده و هر دو ماده و نرو و موال کند

دو بلخ و ایریس و باز و حیره و حری و سینه و ساین
 و حیره از مالک لب و ابدا و طوطی سیر و مالک و جکوز
 بیجا و کبیر جکوز و جکی و بیجان و بیدار و عمل و تیره و
 لدول بقله و جهم بلیانی که قلم جیلون زینج حیده خر و
 خر و او در خر و نطاک و کج حیره و فاحته و قمری و هدر و تلور
 و مرغی و دو بیج و پنس و جکوز و چندول و هر و او و تیره
 و کبیر و بلور و کلهانی و کاه سینه و روپ اکر لطوف
 سطر در آنه خولت و دیدن حوس لطوف چپ رو
 است سکو نهایی بوقت روپا که ایچه که فیس و سندن نام
 که حال تو بان که بد کوز میوه نهر است و دیدن و او را سندن
 ناقص است کوه و باجه بیج که بود و شوکت بهری و بار
 خر کبیر و دیدن و او را سندن جا و بلان که ایچه مدو خر بود
 هر گشت و نام که فیس آنها بوقت روپا کی خوشی است
 خر کوس و میوه لب کوه **میان سکو نهایی بدت**
روپا کی نه از ایچه که سطر در سید و میس آید و اصل است

با
 ایچه

اگر بوقت صبر و پایداری بر کینه رسیده عین مکرده باشد
 و یا چای که آنجا خورند و عطره بکند و بجای چنگ و یا خنجر
 کند باشد و بر این ملائمتش میز قیام بسیار برای ملائمت
 راحه شود و در آن هنگام کبریا سکونها را در آنچه میسر است
 زنی عقیده وزن موه و حرم و مهری بسیار و پنداره
 پیمان و غیره و جوانان و مار و نمک و انس افسرده و
 و خواجه سرا وقت رود کنی حواله سرایم اگر حمله سر
 در پند با نفس است و چرخش که خاکروب بی آورده باشد
 و روشن سیاه و نهم و یا چنگ و شیخ و عود و نیلی ادکی
 رفرور بر آید که مت باغ و کلال و یا او خرمی و حلال و در
 و شیب و قیصر و سیاه کوس و پوله گاه خنجر و بیمار و حکم
 نهایت زبون است و برین و سحر که خاکستر بر زمین
 ماییده باغ و اگر بوفند و یک انس زردیکه و خاکی
 شود و اگر کریمه یا باغ چنگ میکرده باشد بسیار با نفس است
 و اگر همین ملائمت کند میانه است و عطره از کعبه بود و

۹۱

مریطه و قند سیاه و قویح و کلابه و مردم کوزیت و کتبی که
 با هم خشک و قویح و مفاصله کرده باشند و اگر دستار و باره
 و دیگر و شعله از خود خواهد چیری دیگر از دست خود بر زین آید
 و اگر دو جاموس با هم خشک کنند و غله سیاه و کباب
 و پنبه و اگر آنرا از خود خواهد از کتبی دیگر و در خود بخورد یا از
 آلوده و کتبی که روغن سیاه در بدن مانده پیش آید و سحبه
 موی سر کشا و پادولوانه پیش آید و اگر از کتبی سر زود
 و کتبی که از بدش سی خواهد و دیگر خونهای بریده باشد
 اگر مریطه آید و زبانه که از حیض باشد و پیش آید و اگر کتبی
 و آواز خراب و دست ریت و سحبه که در دست مریطه و
 خشکی باشد و زن حامله و کتبی که حیض تمام سر کرده
 باشد و یا رچه پیر از آب و اگر سخا در دست و ناف
 از خود یا از کتبی دیگر صادر شود و نابینا و کوش که در قصاب
 مطلقه بهر طرف که باشد نافض است و عطسه باد و کاه و بسیار
 نافض است و عطسه سرد و پیرزن و سحبه که از آرد آید

از همه ناقص است و خاکروب ولادی کا در که بر این شش
برده باشد و خیلوز بیخ چله در گشتش بوی گیده و یوم و عقد
و ملاح اگر سها کنه خواهی عطر خود و بیماری بسیار ناقص است
کچوه و گوه و خوک سپهری و خرگوش فیه و اسال این
اگر از نیمه حیرت که مذکور شده منظر در یاد بکون بدید و باید که
از آن اختصار نماید باید دانست که سکون و بد سکون حال اول
جنگلی را در جویاب متفرقت و از ریب و قیل و سیر و لیمو
و میزده در ناکه و هاکن و از ریب و کویاب و حریب و سها
و خوک و ترکا و در بهادون و دویح و رسا و و و و و
کنوار و کاتک سید و خرگوش و جاموش و مار و بچه سینه
جانوران در آهن و پوس سکون زنا سکون در علم حرم
نکرانه اگر دو کسان بیمار خواه از سینه سینه او در
الوده خواه یوسف از ریده خرسه یا هم در سینه سکون
و بد سکون نینت سینه جانوران بریده خواه چهار راه اگر
با سنج سکون و بد سکون نینت و ملاطرت از نخل
در سینه

حیاتی

چو عتبت بگر ملاحظه تملی و کلحن آووز ناقص است وقت
 روایی عطف و سوره بید سکون می شود خواه در وقت حائره
 کسی را که در دریای و چاه عرق شده باشد به بندیا
 و جرت خار دار خواهد حکمت ملاحظه کند و اگر به جگر
 انجا مرده باشد میسوزانند و خانه و بنام ویران افتاده باشد
 و جای که قوده شش و سگک و باهویس و استخوان زکات
 باشد اگر در مکان ما خواهد نزدیک کس سکون مهر ملاحظه
 روزی بید سکون است در الوقت حائره منع است
 باید که حائره نکند اگر متقدر مخالف و سمنج کف مصلد
 جانگس پاید و ماور بچه شیر با بار میگذرد خواه در دریای
 عوق میباید یا سید استهمه را قبول کند لیکن ملاحظه
 در بید سکون روزی نمی نباید که بهاب آن بسیار است
 است در صورت ضرورت باید که زود ساخته و دم بسته
 بکف تنول خورده بعد از آن روزی بود اگر دفعه دوم بید سکون
 نوزید و دوم بسته حائره نماید اگر دفعه سوم بید سکون شود

روایی موقوف کند و بر سرعت بیک روزانه بود و همچون
 بدستگونی بر برین روز یک تا یکروزه و دور دراز آرمه
 روزانه بود و ریافت که لعاب آرد که همان لغو و مستور
 در میان بارش باران که بوقت رطوبتی آن بارش کردن باید
 دانست که در راه اگر بارش باران نوزد باشد روزها ترا
 ناقص گشت اگر ماه ماکمه چند دور در اگر همگی باشد
 یک روز اگر چیت یک دو کبری ناقص است در هنگام روای
 منع است و اگر بسیار ضرور باشد و کم بارش یعنی ترشح سرد باشد
 چربی طلح جرات داده روزانه بود اگر بارش زیاد یعنی
 جاری شده باشد اما در زمانه نوح که بسیار اوقاف است هفت روز
 حاضر نگین هر گاه که هفت روز بگذرد و حیثیت و کبریا
 بود و در راه مان بیکر اگر بارش این کفو مرصافه بود و کینه
 درین چهار راه که مذکور شده را خاطر داشته نگارند و در
 بوقت اولی بعد اگر بارش باران بود منجوس گشت باید که ترا
 موقوف نماید اگر بعد از روزانه بدون از حمله خواه بود بوقت اولی

در میان بارش باران که بوقت رطوبتی آن بارش کردن باید

مذکور است

بد آن طرف یا در استیای راه باریش باران شود بهتر است
 بسیار کون است **در زمان شریار بوقت جاتره یعنی روانگی لغز**
 بد آنکه بر روی کیمه و سینه و سینه و چشمه بر گاه که گواست
 یعنی دم جانب است که مالک تو انبار است جاری است
 در الوقت روانگی لغز بسیار بهتر و خوب است پس باید که در
 سر مد کوره بر روی می خورد روانه شود و اگر سر مد کور جار
 باشد بهتر است حوالی لغز بعلب آورده چهار قدم لغز
 دست راست میس نهاده روانه شود بر تقدیر اگر سر جانب
 راست جار بر نباید باید که تکیه را لطف دست چپ بر آن
 را جار کنند از زمان روانه شود و بر این روانگی لغز چهار قدم
 و بر این روانگی چپ یک قدم میس نهاده برود برورد و
 چهار سه و سه و فیکه طرف دست چپ که مالک آن
 مالک است چپ جار بر روانگی در القدم خوب است و اگر
 طرف چپ جار بر نباید که بدستور سابق که بد کور شده
 بر جانب چپ جار بر باید و چهار قدم از همان طرف میس در

روزنه نفوذ و برای جیک اراده باید چهار قدم پیش نهاد روزنه
اگرچه نفوذ را ضروری با هر دو طرف می گویند سیده حارر باشد
باید که اجازت که سر جای رسد قدم به آن طرف بدستور این که مگر سیده
بس نهاده روزنه نفوذ در میان این می باشد سید حارر است که اگر
در میان روزه طرف چپ و در میان شب طرف راست جاری
کرده استغای نباید جاری نه بود و حاد و دوحه اثر نکند و مش
جوان با و بینی و صغیر می و غالب نکرده و طریق جاری
است که اگر خواهد که سه خیزد آن بجه طرف چپ جاری دارد باید که
شینه را در پره بینی طرف راست و بر این سر لوحی که طرف
دست راست مقررت چینه را طرف چپ در پره بینی داشته باشد
حب و لحوه سر جای خواهد شد در میان دو نعلت در حوصلی
خود که از فرجه جهت کف مار که باید که اول از برین نعلت
پرسیده بموجب سلف ملاحظت حوصلی خوار فرماز که سینه
پوشی با نوشته که سینه را آورده و در خواب خواب است
و روز و نهار و کس مانند حالت مکان از این نوشته می شود بمو

در حارر

ان چهار کوه در احکام چهار کوه و بیان تهیه در احکام مکان
 بود که چو تهیه بودی و سدی و در شکل آبدی و سدی و انما و
 پدی بر لیس در احکام این نخویس است این تهیه را که آینه
 لوری ازین و یک تهیه ای کس چهره و لوکات کجه بر کس
 در احکام مکان سالیک و بهتر است لیکن خدیران ناقص
 که نامک و قمر در جنوب و تحت العاص و طریقه و بهر نی و به در
 و بهر همت و بتی بات و چو به نیاسد این چهار کوه را
 در میان در احکام مکان روزهای باید دانست که از روز
 روزمه بود که روز روزگمی و زمان همت روز خواه بعدینه
 روز بر قدر نه با در احکام مکان حوت و لکر روز در
 مکان بر روزهم روزگمی نغمه و ناقص است و بر روزگمی
 سه سینه در احکام شدن نخویس است و بیان چترهای
 و لیکن بر این در احکام شدن در حلی لکر نقیاز کشته از آنچه که چتر
 حوت و بهتر اند چتر اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول
 در احکام بود بسیار حوت و مبارک بعد است چتر تا

چهار کوه
 در احکام

روز روزگمی
 در احکام

روز روزگمی
 در احکام

اولی بر مدخلت مکان و اینست و یو که جهت و جهت و
سرون و درشتا و ست به یکدیگر و یونز لو و یو اینست درین جهت اگر
و داخل شود فی الفور اتفاق نماید کرد و همچنین تا پیش از
بجه که بر لبی دراصل مدتها مکان نخوس آنجا بدو نرسد که اگر
در یک کجا پنجه داخل شود درین فوت شود در کجا لغو
نمودخانه از آتش بود در دست و در بیجا و او را با
نختر داخل بود و فرزند فوت کرد و اگر در یوریا و کوریا
ید و بهر یو و یکجا پنجه داخل شود ابکس که در داخل کرد و

میرد در میان لکن شد احوال مکان از آنچه که لکن
حوب و تنه آمد بر کعبه و شکله و بر جهیک و کشته درین
اگر داخل شود بموجبه شماره با لکن مذکور یا کسب
خواه بدخواه میانه و منافض موافق لکن میانه می شود
بس می باید که لکن نای مذکور که مدخلت مکان می باشد
از بدت شماره در واقع بر آن عمل کند لکن بر او در جهت
و کسبان و دین و بین لکن نای میانه آمد لکن موافق شماره

درین

که در این پانزدهمین کند لکن ناقص و منحوس میگردد
و تولد و مکر درین لکن تا درین روزها بدن بسیار منع و ناقص
درین لکن تا هرگز در این شبیه هر وقت مداخلت حویلی
که در این می باید که حیدرمان بلی می زور آور در یاقمه در
و هر چند زمان در بلی نباشد بیع کم فوت و ضعیف باشد
در آن چیز زمان مداخلت جوهر خوب میت و در بر لکن و
که روزه شده باشد در آن نیمه و لکن مداخلت برهان نباید

کرد منحوس و ناقص است در میان ماه ثانی برای روایی لغو

مداخلت مکان در ایامه روزی لغو و مداخلت مکان

در میان است خواه بعد از ماه ^۹ تا یک ماه باشد مکان نحو

که ماه روزه شدن به ^۹ تا مداخلت منع و ناقص است و آزار

مداخلت ^۹ مکان به ^۹ تا خوب است باید که در میان است

خواه بعد از ^۹ ماه روزی را چهار نباید در میان ^۹ تا مداخلت

مکان از نو ناکسته باید در است که اجناس فرقه در که

بفهم می آید که در طرف دست است مداخلت کرده جزوات و مایه

درینج و طلا و نقره و عیارها تجارت نموده گویان خود را
بسیار با یک گشت و بخت و وقت در اختیارند بویچه بر شکر
در ظرف دست راست از طلا که کند بعد از آن داخل کرد میان
میان گویان **دوازده مرتبه** یعنی **دوازده مرتبه** بملکه میسکه

بصورت میثقه و بر کعبه بصورت ترکا و در ضمن بصورت مرد زن
و کعبه بصورت گلیک که قسم به است و سنگه بصورت مرد و کعبه
از قسم شیر است و گویان بصورت زن و تولد بصورت میزان
یعنی دشتی تر از او و بر چه یک بصورت خوب و درین
مرد از تر با کعبه از کعبه با پای بصورت آب می بود که بصورت
مگر که جانور دریایی است و در کلس بصورت آب و در ضمن بصورت
مگر است و کعبه بصورت بویچه است و درین بصورت به است

بجای ده که برای کار ضروری یکبار می آید و درین چهار مرتبه

بسیار از این **بهر دو بینی بابت و بدست و قسم در ظرف خود نگاه**
و تاریخ بانی خوش و غیره می کنند و بر آنها چای میگذراند
انها درین کار تاثیرند بکنند هر گاه که ساعت چوب هم

بسیار
مورد

موافق ذکانه اجرای کاری نمایند و اگر ساعت بعد هم باشد
از همه بهتر است

روز	سه	روز	یکشنبه
روز	شب	روز	شب
بین حظه اولی رخ درک بین حظه اولی رخ از حراق			
از حراق بین رخ از حراق بین رخ درک بین			
درک بین رخ درک از حراق رخ از حراق			

روز	دو سه	روز	سه
از حراق بین رخ	از حراق بین رخ	از حراق بین رخ	از حراق بین رخ
درک از حراق رخ	درک از حراق رخ	درک از حراق رخ	درک از حراق رخ
رخ بین از حراق	رخ بین از حراق	رخ بین از حراق	رخ بین از حراق

درک	رخ	درک	رخ	رخ	از حراق
از حراق بین رخ	از حراق بین رخ	از حراق بین رخ	از حراق بین رخ	از حراق بین رخ	از حراق بین رخ
درک	درک	درک	درک	درک	درک

سبوح		رزق	
من	اعراق	اعراق	من
م کهرت	م کهرت	م کهرت	م کهرت
سج	دک	دک	سج
م کهرت	م کهرت	م کهرت	م کهرت
سج	من	سج	من
م کهرت	م کهرت	م کهرت	م کهرت

یدانکه من و احراق و رنج محوس است و ذکر بسیار یک
 و یحیات هرگاه که پیش له در میان ذکی بعینت لاد که احکام
 بخیر کرد و حیا نوروز از آنچه که نور و بیروزی که بی بود
 خواص انروز علیحد علیحد است پنجمه تفصیل شرح تعلیم نماید
 باید دانست که نوروز اگر بر در یک باشد مالک و خاق
 که سال انقباض است حایت آن دارد که ما و سال اعراض
 حواقی آید و همه چیزهای نوا و پدید آید بنیبه که شن کرد و
 برکت های بنیبه چیز به آفت سما و رشد و سر ما و سر
 کم کرد و مرکب سیم و سیماری بسیار بود که مردم و حیوان
 بیند آید و خوشه یا زانکو و فراوان و بر یک است خود آید

سبوح

و در زمان زیاده شود روز و شبته اگر نور روز آید مالک آن
 آنک ماهی است خاصیت آنرا که کار مردمان خوانی
 و بادستان را بخورد و نوزد و نوزق و صاه و حلیل و در سنگ
 و بار قوت تر که و نغمتهای بسیار پیدا شود و حمله لسان کرد
 و زمان بسیار بخند و چکه ^{فایده} فایده بسیار پیدا شود و سرمانندت و
 بیماری قرواق و مویچه و مکنش و مار و هر ار پیم یعنی کجور
 از صد تا یک پیدا شود **روز سه شنبه اگر نوزور شود مالک آن**
 مرغ است خاصیت آنرا که در احوال ماوشان خوب است
 و کار و مردمان مسدود باک و خاطر کن اندیشناک
 فریدن اگر که گمان صبرهای شما برسد و در ملک روم
 کس رفت ریح و بیماری بسیار که در جهان بکف و حاجت
 بسیار بود وقت شما بزرگت کار ظاهر شود و کز آن حمله
 در آن ملک بویامه شود بعد لسان از نوزد شود در نام که
 بیخ و خورشید و از نام بی شمار آید و مردمان بایم درون کوی
 کم نمایند و در مردمان زمان دشمنی دانه و در میان امرای

صافست و قصه بر یاقوت و لطف مرق که مرد در کلبه
و بر شهاب طبعی که در بارش باران بر وقت کرد و سنا
بسیار بود و از میوه های بر یک میوه آفت رسد و در بر سیم
پیدا شود دیگر گمان باشد و در تخم و پیوسته و جیره نیمه شود
کنولان بچسبند که اگر در چاه است نوزاد شود مالک آن
ساز عطار در بعضی بده است صاحب آنست که هر در آن ساجد
و نوح همیشه گمان بود و بیمار بر زخمی که و از آن حلقوم و هور
در جبهه در کلو بسیار شد و میرا که که از آن رنگ مسافرت
بسیار بود و شبکی و گریه بود و کار با مردمان مسافرت
نقصان شود و گران بود و انصاف از دنیا بر خیزد ما و
و احمقان را خوف بود و مردمان خوانند و دانا و عمرانی
را قاید و بر مکن سمارت و چو کرد و با بخت و کینه
پیدا شود مرکب طلا و نقره و اورمان کرد و در کله است
کرد و مردمان در تابان آن سرفا قصه نمایند و بر کینه
از میوه های آفت رسد و در هر بار که با بیماری و هتوری ناقص

کینه

بسیار بود و پنبه و فانیته و خاکندیم بسیار میدادند و یکس در تیاره
 فصل چندی حرکت کرد و در احوال میوه در آن سال وقت بهار
 بهتر باشد در خشکی کمی آب باشد و دل مردمان در خطر باشد
 روز **چشمه** اگر نور در باشد مالک آن سال مستیری است
 خاصیت آن دارد که عالم و فاضل و پندت و قهر آن و
 سیادت و شدائی یعنی عارفان صاحب کمال را بهتر
 و دو نمد آن و نیک مردان را بهتر باشد و دل مشروران
 برای خیرات رجعت زیاده کند و باد سبیل را بهتر باشد
 و احوال خوب گردد و مردی براید و کار و بار زرگران و
 نجوایان موافق باشد و کج و پنبه موافق گردد و داد است
 در مردمان کم باشد و روز کار و بار اهل خانه **سند** و
 اگر بر نقد **بزرگ** و طالع مستیری نور گردد همه حرام که مافصل آمد
 بهتر و خوب می شوند و حرکت همه بر طرف بود **روز چشمه**
 اگر نور در باشد مالک آن سال زیره اشخاصیت آن دارد
 که کس نیکنه در حال می آید و مصلحت آن را و مردمانی که عادت

داحوال فقیران بیکون با تمام موافق گردد و دنیا را برساند
 و در پیش هم موافق با درها میان بسیار برساند

دینار محف برسد آنها را خوب بنویسند و با دستاویز آن
را خوب و به همگی آن تیر و مالک است که در
سوغ و چوپن و کنج و نیک و غیره جزایر باری کیم مهر و
می مانند بهت بهتر است و با او با آن وسه صد و در رفت
و در باری و ناله به بدت و نیندی جابر سید و عشق تو نه در
مکرمی آن بسیار بود و ملاجان و غره الکر طرف کتبه دارد
حواصیل و بوللی نند در کربا بسیار کفو و عمارت بسیار کرد
نهر و نور و با نند حواصیل و همه خوب بفتح کیم پهل خوب
و مردم را غرق بر زبان باند **زود سینه اگر در تور با نند** مالک
سایر حال که حاجت آن تلف نه درین بنای عمارت را در خود و ملک
و کتخ بسیار کفو و فرزندش هر چه آفت سماور نند و حال
به طعن و سلب از همه کفو و ما در شان در عمارت نند و در
همه در شان آفت کیم و کلف و عمارت کیم جد کرد و ما در کدم و در
بعی آنها در بسیار سید او تهر و کار و با نند در ملک نند و در
نورستان خرابی برود و در ملک **مکرم** و سیم نند و سیم نند

نقش

بسیار بود

گوید و در سر مار ما و در ریخته با بدیده و در آن سال از و ...
 و بهار حجایت بنبار کوهی لیکن از حلال نریزه آن بهتر باشد و در ملک
 بر چای پزیر گویند آفت زهر و غیره که گوید اگر طالع صاحب نور روز
 کرد و یک بیکه در آن سال میلان کند که هزار غنای و بهتر باشد **تغذیه**
مخمس پنجار بنام **بانبسوه مخمس احرام** بداند که اگر عود مخمس روز
 بکشد حاصلت کند که مالک هر سال اوقات حلال
 و بهتر بود بسیار مالک کوهی و لذت و منفعت و بخواهد بود و آفت
 و خوشی کار رود و کار و بار یاد بان قوی گردد و در سنین وفادار
 و در جهان بسیار بار داد کند و پیرند و چای پزیر و سپهر و غیره بسیار
 سپیدانند و کتدم و فالین و فزولان گوید و گوید که این عود مطهر
 مانند و سر در لال عین و غیرت باشد و با و با همه خوبی روز
 که آفتاب بوسیده و مهان بود و سر نام **گردد اگر عود مخمس روز**
 و در نیمه پدید مالک هر سال مالک است حاصلت کند که کار
 یاد و سالان است بکار و بر کفک خاطر خواه بود و تعبانی
 بر او این عود بود در نوح و خنده ابدان و موافق با کوهی و غیره

پیرا شود لیکن در میان راه این دریا را که در دو طرفه است
و بود اگر آن باران باشد و درختان بارور باشند و بر سر رود
نود و سیار بسیار و فصله خرم بسیار و خوب بدلف ^{بسیار}
بسیار که طرف شرق و جنوب قدره درختان که ضرب بار
نونه و حقه آتش بسیار **و اگر بود هم رود آتش** ^{نونه} **مالک**
ساک مرغ که خاصیت آنست که در دل سگ فحش
نود و بر کف آن نود و درخت و بر آن و مخاطره راه نود
و نونه ^۶ سگ آن نود و خنده تفار آن و نو آن در حکم خاقه
بنا شد و بر آن که اطاعت پذیر و با او بر بر زد و نوبت
و درختان الصفت بود در آن بر حیت عت نامنوده
خانه ناز زیاده کرده ضبط نماید و مردم و کثرت مانند ^{انها} ^{و اگر}
بسیار بود و زلزله بر زمین آید و برکت از جهان ^{نونه} ^{و اگر}
برود چهار نونه ^{نونه} **مالک** ^{نونه} **سگ** ^{نونه} **عطار**
خاصیت آنست که هر که کف بیوقت شود و کار و بار
با دستان سده و پاک و نغم و سکر و کجند بسیار که آن

مباح

چهارمی چه پزایان و سبزه و پرندهای بچهور آید و بسیار
 جاریایان که گشته گوند و غده آن گود و مردمان بسیار تنبیه
 نقصان گود از آن کرده و او چند رکن گود و امرایان
 با هم مخالف و جنگ که میزند و صلح بسیار شود چنان
 که گوند و غده آن بسیار کرده و حرکت دو لهندان گود
 اگر در **حجبه سوره مخم** گود مالیک گشت سال ستری است
 خاصیت اندالو که غده این گود و بر کفک طغیان
 کرده و کار و بار بسیاران بخورد و دو لهندان از یک
 و بهتر گود و خوش گودید و جاریایان و میزند ما فریه نود و
 خوش بسیار گود و شیشه بسیار سیدالود و در حینان بار آور
 و خوش اگر بسیار سیدالود گود اگر آن را رود و
 بسیار گود و در سبزه ایان بدید که و جاریایان
 از دست سبزه و غده **حجبه** و با دست زرد و گندم و گند
 بسیار از آن گود **اگر در** **حجبه سوره مخم** گود مالیک است
 زهره گشته خاصیت اندالو که با و با مخالف و زرد و غده

اینس بسیار کرد و بود اگر آن را حوالی باشد و باران
کرد و کندم و نمک بسیار میدرگود و شیرترین آرد و سبزه
سارگه و اگر چه **مجموعه** بود مالک کبریا
ز حدت خاسته اند که قنیه و فساد بسیار شود و لطف
و امرایان نام مخالفت که حکم نماید و حین پران
و باران بوقت کفو و زراعت حوالی شود و فروخت
خوب شود و در آشنای ماه خواجه یار و بر مال بسیار کرد و فایز
و اینکوز را شمار میدرگود و چهار بایان کم شوند و ملخ بسیار
و نوح کرس آفت و برکت نمود **چهار کدو** ^{دالت}
تاریخ یار راه چوب تقصیل و یک که تقیم میاید بر
روایی بر اطراف و غایب کارهای نیک منع و وصل
اول نام بای و لطف ماه لسته می بود **چهار** و نور
جوز است **طمان** است **سینه** **میزان** **مغرب**
توس **جدی** **دو** **توت** **تقصیل** **سجده**
برای روانی بر اطراف از آنجه که منع و ناقص است

بریکه

بد آنکه تاریخ نایز ماه مذکور بر این مرق و در دیگر کار تاریخ
 نیک منع و ناقص است ^{۱۱} غره یازدهم و بیست یکم و تاریخها
 مذکور موجب تفصیل نیک هر اریز و این گفته کونه و بر این
 کار تاریخی نیک منع و ناقص است ^{۱۲} یوم و در النوم و کوبوم
 و تاریخ نایز ماه مذکور بر این مرق و در دیگر کار تاریخ نیک
 منع و موقی است ^{۱۳} یوم و بیست سوم و تاریخ نایز
 مذکور بر این مرق و در دیگر کار تاریخ نیک منع و ناقص است
 است چهارم و چهارم و تاریخ نایز ^{۱۴} نایز مذکور بر این مرق و تاریخ
 مغرب و دیگر کار تاریخ نیک منع و ناقص است ^{۱۵} یوم و تاریخ
 و بیست پنجم و تاریخ نایز مذکور بر این مرق و تاریخ نیک کونه
 و دیگر کار تاریخ نیک منع و ناقص است ^{۱۶} یوم و تاریخ
 تاریخ نایز مذکور بر این مرق و تاریخ نیک و دیگر کار تاریخ
 نیک منع و ناقص است ^{۱۷} یوم و تاریخ نیک و تاریخ
 نایز مذکور بر این مرق و تاریخ نیک و دیگر کار تاریخ
 منع و ناقص است ^{۱۸} یوم و تاریخ نیک و تاریخ نیک

در شب تا بجهان نور که کار یک ننگ در روزها ببرد
ننگ که محوس و ناقص است **بچاره و خوش حال**
و چند منزل باید دانست که در اول هر روز بوی کوبه مثل
و چند منزل در اول پهریب بود خاصیت اندک بود
بسیار زیاده بود و سر تکلیف در میان را خوف و خطره
باشد و اگر در هر دویم که در روز بوی کوبه مثل و چند منزل
بود خاصیت ازیت که اگر در ایام برسات یا باران
بود اگر دیگر ایام بیدار بود و اگر در هر سه ایام کوبه
و چند منزل بود خاصیت آن ازیت که نقصان و زایل
نشد کرد و اگر در هر چهارم که در روز بوی کوبه
چند منزل بود خاصیت اندک بود که در طبع حلال کرده
و راح هتک به راح بر طرف بود **در میان تعبیر**
خواب از آنچه که خواب دیده یا در آرزو و هتک تعبیر
مخس که بود و خواب که از یاد فراموش کرد
لکن هیچ بیکر زده باید دانست که اگر خواب در اول

نوعی است

سب ملاحظه کند بهمان شب در آخر سال بطور آرد و اگر
 در پیر دوم این ملاحظه کند تعمیرس بعد از سه ماه می شود و اگر
 در پیر سوم اگر شب خواب ملاحظه کند بعد از سه ماه بهمان
 می شود و اگر در پیر چهارم یعنی در آخر شب ملاحظه کند بعد از
 روز بهمان میکند و اگر وقت بی الصبح طلوع افق خواب
 دیده شود و همان وقت بیدار شود بعد از ده روز می شود
 خواب که بر فردیده شود که خواب مغریت و بهمان
 و خوابی که شب دیده شود موجب نقصان زبان شود
 و مشغول اگر بعد از بیدار شدن در خواب خوش برون وقت
 مذکوره بهمان شب بخورد مراد و شش که چیزی اندر زبان
 خیاک که چیزی در دل در تمام خواب رفته و در دل
 بهیند و در تمام اجزای شب و بهمان میکند و اگر چیزی خواب
 در دل در سه مابعد و موقوف خواب دیده شود
 مراد و در بر دیده است بهمان آن آج نمی شود و اگر که برهنه
 میخفتند یا چیزی سرگشته باشد در وقت خواب

و اینها در وقت خواب است و اگر در خواب
 در شب به خواب می خوابد و در وقت بیدار شدن
 در وقت بیدار شدن در وقت بیدار شدن
 در وقت بیدار شدن در وقت بیدار شدن
 در وقت بیدار شدن در وقت بیدار شدن

تعبش و تاملش هیچ نیست دروغ میگوید و اگر خوابش
بیدار شود و همانوقت یا که از خواب بگوید یا از خواب نوز
بهر آنکه تمام حقوق و بر طرف می شود و خدا صبر آن است
در چیزی که در خواب و خواب است اگر از راه خط کند از این
ص باید در خواب با او ایستد که تعبش بخواب
نماید و یا از دستد خوف که هر صورتی بخواب و در آن
و حقان است که یکدیگر که تاملش بر طرف
و لذت است که نگاه که خواب شد خط کند اگر خواب
یا از خواب نوز و بیدار که که هر آن که خواب و از او
در خواب نوز است در آنوقت می باید که با خواب
و تاملش حقوق او این چند طور اجوار محکم
رقده حاد موجب انفصال و یا به بحرین از تعبش
خواهها بعد و با یک از آنچه در خواب آید
مفصل قدر میگوید باید البته که اگر که در خواب
خواب تبند در بدوی از قبل است تعبش است

ص

بهر فعلی خواب و ترکت و اگر که بصره بود تو نشد
 یا خواب بود و در خواب کند خوابت و اگر که دیگر
 بجای ناقص به بنید بنده خواب از ناقص است و انکس
 که خواب دید با خوابت و آنچه که خود را بنیدند
 بام تمام و طعام و خواب میکند نعیش این است که دو
 حاصل شود و بالایی رکاو و بالایی ماد کا و وقت
 و بالایی بام و کوه و درخت در در میان جفا از همه در
 طلاق تر باشد خود را با آنچه دیگر را کولاد خواب بنیدند
 اینست که زریه است آید و خوش است و اگر بالایی خواب
 ای خواب رکاو و بالایی بام خواب برکش بود شده خود را
 بنید طنبور و شمار و میان و خواست که می تولدند
 بالایی جری می خواب و نعیش این است که زریه خواب ملک
 اگر خواب بنید هر زخمی بصره سلطه در بدن خود بنیدند
 یا گرمی یا زوال که یا خون بر آمده است نعیش این است
 دولت حاصل شود و اگر در خواب بنیدند که بازنگه

مخت و بیادرت یا او نیا سوت ندارد آمد و اللی و
و دختر و کنیا و رتی پیر و و تار و زوجه پیر و زبور و ویند
از سبک طایف و شرب و و چه که همه کس را در آن هم حرم
ضرورت و شجده که این چیز بهر نماید اگر خود و یا این زمان
به مگور شده تعجب بد تعجب است و یا چیزی که در آن
بیر سیرت و یکایک از آن چیزی تا خود به خوب است
یا در چنین زمانه بید خواهد بود که لطف یا منته می شود
یا در شهر گذر شده یا به یا به و ریای کلان خواهد بود
بیکه یا به یا به حیات نوشتن این چیز یا آنچه که در
عده که گفته شد این است که دولت حاصل شود
مراتب ز راه کرد و اگر اتفاق نبود و در راه است که
بار آید و سخاوت زیند خوب همه کرده و اگر بخواند از این
ملاقات شود یا قیام ملا خط و در این زمانه و مواد با و
و حلد و ریش و بختی نور و بهر و ملک و دختر کنایه
یا بالغ و پشور و رسته و به جای بی ن و کمال بیع خلیفه

سویح

گوشتن و ارب را بخواب مد خط کشند یا ند که بیاید
 اینست که دولت حاصل شود و نکند و شود
 خاکر سبیه پر لب و برهنه و انس و یک تنبل و دیگر
 برکت و خانه و خنده و طایف و کنار دریا بخواب
 مد خط نماید خولت تغییرش نیست که دولت حاصل شود
 اگر روغن زرد ماد کا و وینه ماد کا و را در خواب سبیه
 و عجم گوشت شیرین نخ و جرات و روغن زرد و سیر
 شهد و دیگر بجان شیرین اگر بالید مکتب تل بخواب
 خواب را تا وی کفایت نماید تغییرش نیست که برده
 نینام شود و اگر گوشتی که جانور برند یا گوشت آدمی
 دیگر بخواب نمند که خوابی خواهم تغییرش نیست که
 حاصل شود و بر لایه بر آید و اگر درخت بار قل را
 بخواب سبیه دولت یابد و اگر با پوش حوله کهن
 چوب خواب یا و شود تو نیست از اهل حق نکرده و در

تغییر نماند پس آید بسیار از خود و اگر خواهی بمثل با چه بد
 را بخوانی بنده اگر بهماز ما شفا یابد و اگر نماند بنده
 دولت صاحب خود و اگر کسی باده و اگر مرغ باده
 و اگر اوقات بعد از این در خواب بدید که بگویند
 زنت که زنی صاحب حاصل می شود و اگر خود را
 به بندگی که قبده در دست یابند بخیر گذارند و اگر کسی
 نه فرزند تولد شود و مراد این است که در روزی که
 حامله شد شوهرش اقسام خواه ما شهادت در خواب
 مشاهده کند غیر از این است که فرزند صاحب اقسام می آید
 شود و در آنم کلان گردد اگر زوجه خوب بگذرد و بار
 خواب بنده فرزند تولد شود و دولت حاصل شود
 و بر حسن نظر باید و بمراتب اخبار و اگر جانوران
 مسکنها و باد کا و و اینها و کوزن و بچه جانوران
 و در زندگان که در سنگ و کف و خوب و سمی و زمار
 و بچه در مسکن آن از خواب در آید بنده خواب

کتب جامع بر کمالی آنها را بنده که نموده گوید
 جانور بنده خواهد آید اینها بنده با بی خبری بنده

زود خوان

که در زمان میگردند و اگر تر از اینست که باها یخ خود میزند و غیر
 از صفت این صفت است آید و دولت حاصل شود و اگر
 باهی و دولت و مرد و آید و سنگه بجه قهر بقید و منزل
 و غیر اینها و اگر در خواب بید با سر آب خواهد
 می آید و یا چرکن در بدن مانده و سینه به سینه
 این است که دولت حاصل کند و اگر بر تمام اینها
 شیو یا درخت بید که شکیفه خواهد بار دار باشد
 پس یا شعله آتش یا درخت آینه و درخت آینه که شکیفه
 خواهد بار دار خواب ملاطفت بود و غیرش این است که دو
 دست آید اگر دیو تا خواهد بر من با مادها و خواهد
 نیز کان مروج خود را خواب به بند یا شکیفه که در آنها
 لفلو کرده باک و بعنوانیکه از او سالی بود بخوابش باشد
 یا لفلو بعریش و یا شکیفه که در زیرت که پا و سفید زبور
 سفید و نوبه پوشیده و صدل سفید در بدن و سیل در
 چنانکه باک اگر در میان خواب از او ملاقات بود

بنظر و باید تعمیرش نسبت که دولت است ابتدا
وزیر که باید هم زنده بوشید و در عفران و غیره و چهره را زنده در
یا حال و کربیب که در بلاد و مملکات بود و در
این است که دولت است باید و فرزند تولد بود و اگر
خود خود را اگر با این تعمیرش نسبت که خوب است
و همه چیز را بزرگ و بید خوب می تواند اگر کربیب
لود هر کشته مگر کما پس و پند و نفع و در عفران و
سب ادومی و خالسته این چهره را سفید چه نظر اند
است بوی این چهره به همه چیز که در سفید می تواند
است و اگر آن صاحب جمال آرایش که وزیر بود
خوش و نصیب شود و خواه که زمین بخانه ای که عبود
خوار است بیایند خواه که بهای یا چهره که بدید تعمیرش
این است که چهره که در خواه خوب است بدید
فرزند تولد بود و اگر بر زمین با زمین بخوار است که
و عاقل به تعمیرش است و اولد و دولت

ناقص

کرده و اگر مکار و بیگانه از دولت که یافته شود و بعضی
 نیست که زمین بدست بیرون و زوجه ای که خواب بدست
 متابعت صاحب کعبه است که در این حال دارد
 و محبت بسیار فرماید و اگر کسی بر زمین خواهد داشت بر زمین آورد
 و خوشدل گشته و دست خود از مال دنیا بر میدارد
 نهاده تعرش نیست که رایج بدست آید و اگر بر زمین آورده
 و خوش شده و خواب ملاقات نماید تعرش نیست
 و اتفاق تعرش بر زمین کرده و اگر بر زمین محظوظ گشته ظاهر
 خواب برید آنچه تعرش با رفیع کعبه و یکبار در عالم
 پدید آید و دولت حاصل کرده و نفس خوشتر
 و او در یک خواب بود که تعرش است که بر زمین نماند و
 دولت شیرین کرده و دولت بدست آید و اگر بویچه بر
 صحیح که خواب داده یا بنیده خواب از یک پایه باشد
 تعرش است که است که شجیه بویچه بر پایه باشد
 خانه او فرزند نولد و اگر زن صاحب جهات بخانه

خواب
 تعرش

بند و خواب آید معانی فرورکتند بلا برود و بیدار
در حلقه و سیرت و دولت بدت آید و اگر برین نماند
خود بخانه که که بند و خواب است و میان خواب آید
بند و آید تغییر است که نماند یا چمن یا شبر یا بارین
آید آید بهامس همه صوره خواب است و نماند و اگر برین نماند
برین در خواب آید خود خواه کلهای یا مالیر و برین آید
بغیر خواه مالیر کلهای خواه کور وین با بان خواب آید
یا با به یا سکه خواه بکوتن ملک و حلقه و سیرت و غیره کلهای
و برین که که خواب آید تغییر است که دولت آید
آید در خواب آید و اگر برین خواه برین
اجبات و در خواب و سیرت و کلهای که که خواب آید
تغییر است که که آید و اگر برین یا زن برین آید
بالای که بند خواب چتر یا چتر یا مالیر آید
خود نماند تغییر است که که آید و اگر برین آید
و اگر خواب خود را بالای آید و نماند و مالیر تغییر آید

و چه می

و چیزهای خوشبو دار در بدن مالیده به بند و نعل
بالای رتبه سیرنج یا جنوات بخورد اگر اسهال و اسهال
کند بعرس است که راجع است اید و اگر کتب آن که تعداد
مانند سال است خود را بر یوز ارشیه بیاید و انکس را
که بخواب می بند بختان او بیت خوش کرد اید چشیری
بدید بعرس است که دولت حاصل شود و نیکبای او
در جهان شهرت یابد و فرزند تولد کرد و او و بی عقل
کرد و اگر کسی زن پایعه بقیه یا زدی و سیده و زیور
ارشته هر که که خواب بر بند خوش کھو و مهال شود خواه
بجو باد و تعلم نماید با که بر زمین خوش کشته محمود را در
بهر آن خواند و بچشم کند خواه پوتقی یا کتاب بدید
در آب و انکس خواب دیده با که سبب فکک و عظام
و فاضل شود و ماسور کھو و اگر بر زمین یا عرش در جهان
و خوش کشته که اگر تریه بد یا جمله و هر بد نماید خواه بر
لحم صورت در میان خواب بدید بعرس است که مراد بدید

و اگر از دام بر میان در خواب بنده خواهد میسار
خوبت بجز آنست که ملو و در حاصل شود اگر فرزند خواه
زین کیس بر می خورند شکر خواب بدید تعمیر است
که اگر کسی خواب دیده باشد که او را اگر خواب بیدار
یا در رتبه بود از آن کیس بر میسار میسارند یا شد
نعمت است که دولت و مالک بدست آن در هر دردی
و اگر کیس بر میسار کند که کنیا ببعی دهنه نایاب را که
بغداد سائق تقم امره در خواب بدید تعمیر است که
دولت افزاید و بلیعه بود و اگر کیس را خواب کرمان بنید
با ستمد خواه در یا خواه تا رسید خواه که سینه در دست
خواه باروی است بنده خوب را در هر یک خواب بکند
بجز آنست که دولت حاصل شود و اگر مرده را خواب
بنید در بلاد کرد و خویش را رود و اگر بهار که مرده را خواب
بنید نماید و اگر کیس زن صاحب حال اده خواب بکند
که فرزند مالویش یا بنده خواب را بخورند خود تصور کرده

و اگر
خواب

بهای نه شاید نعره است که بنده خواب لعل لعلی و اگر
 کبانی که تعدادش غیر از بیست و یک و کف و لسته هم او در پانچ
 چسپانده یا بکف گرفته با نام لای اسپهنگ خواه مالک است
 هر می که پرو و سفید منونه وار کلواند احمد بنده خواه بر طرد
 خواب دیدید یا قوس فرخ بع ذنبک در خواب دیده
 تعبیرش است بر محنت و اخلای در میان دوستان بخند و لغد
 به کفو و اگر بر سر رخ که خواب می بیند در میان خواب
 بگوید که در میان نعره نعره است که اگر کسی خواب کرده
 بهکت همون بود و در سید و عبادت حقیقی محول گشته
 صاحب کف کرد و عاقبت بخیر بود خواه لعل کرد
 اگر بر سر بل بخواب ملاحظه نماید تعبیرش است که در
 بیخ زیارت و بدیدار بچشم خواب یا پاریت یا کنای خواب
 به سستی شده نعره بسیار خوابت وزیر که صاحب حال
 باشد و بطریق کوالن در خواب دیده بود باید در
 در میان خواب ملاحظه کند خواب و هر لب اگر

بروز چست مسیروار مصلحت بر کرد یا کور یا پیدایا گوید
کسی کور بند یا خود تولد بود نغیرش است که دوه
بزودی حاصل کرد و اگر کور خود خون جابر شده در
بند نغیرش است که بنده خدای الله بود خواهد مصلحت
بر کرد و اگر در میان خویش خود را به بند که چنانچه که در
خواه عکس زخمه تولد شده است نغیرش است که راجه
خواه مصلحت کلفت کرد و اگر کافر یا اگر خواهد مگر در جور
دیده بود خواهد اگر سیاه بنده نغیرش است که دولت است
و اگر کلفت خواهد چنانچه نغیرش است و رفته نغیرش است که راجه
است و ستیاج و در وقت بهل خواه مصلحتی بود
کلیف را بخواب بنده نغیرش است که دولت است
و اگر خود را یا سیاه دیگر از خواب بنده که بعضا نغیرش است
پارتهی سیاه و چوه می کند خواه چهری میجوید نغیرش است
که دولت بسیار است و اگر کس چرخ را در کس کسان
خواه ذخیره نغیرش است بهل میجوید یا ذخیره کس کس

و در هر حال

و چون در خواب بیند تعیرش است که دولت بدست
 و خواب آرد و اگر گوشت آدم را بر زمین نهد آرد و چمنه یا
 کبیر را خواهد خورد اما قوی کنان خواب تبخیرش
 بمقتضای ذیاب میان می نماید بلکه اگر گوشت یا می
 آدمی باشد تعیرش این است که که چمنه تعداد بسیار
 بدست آید و اگر گوشت یا رو باشد تعیرش این است
 که یک بار رویه خواهد از راجع خواهد چیری دیگر تعداد
 بکار رویه را الله بود و اگر گوشت سبب یا با تعیرش
 این است که لعل او و اگر در میان خواب همه برهنه را
 ملاحظه کند تعیرش است که اتفاق بود اگر شتر که با و
 که فی العود در شیده با یک همه بنه یا سرب یا خون که
 خواب می نویسد یا که تعیرش این است که راجع کلان
 اگر خوابت بخواب یاوه شد یا به و است که دولت
 حاصل شود و غیر در آرد و اگر روغن زرد آید که
 خواب بسیار تعیرش این است که نمکهای در جهان آرد و

و درخت کبیده یا کلب برجه و درخت سیوه در آنست
 و درخت تارک یک ما درخت کرب را بخواب بند
 تعیرش که است که در آن صاحب جاک حاصل
 اگر در میان خواب کمال ملاحظه کند که بهیاب بند
 و اگر بهیاب بخواب بنید فرزند تولد شود که تعیرش بهیاب است
 و اگر آنس دووا که بعد از آن تعبیر آمده با خواب بند تعیرش
 است که خوش رویه اگر در میان خواب خواب در خواب خفته
 بند با که خوش خواب ملاحظه کند تعیرش است که که رکنه
 است آیه و اگر سهر را بخواب یا بدیده بگذرد و اگر در میان
 تا لای شب میخ را همراه روغن از در ظرف طلا خورد تعیرش
 این است که در بعد ملک شود و اگر از جام دیوتاوس و کند بر
 و کند و سده خواب دیده شود تعیرش است که کند و پاره
 سده بدست آید و خوب است و اگر با پویه و چاه و مالک
 و دیگر هم و سهر خواب دیدن شود تعیرش این است که خوش بسیار بود
 و اگر چرخه و باز و سبزه و سارنس و غیره پرتاده را بخواب بند

۴ که در دست باید و اگر در میان بند با خواب بند تعیرش این است

تعیرش این است

تغیر پس این است که لایه بود او همایه خواهایی **نخوس** ^{باید}
 در میان **تغیر خواهایی نخوس** ^{باید} که اگر کسی در میان
 خوب کی در جملی کنیا به بند تغیر پس این است که ^{باید}
 را اگر حاجی درنی نقصان دولت بود و خوانند که ^{باید}
 یا ^{باید} در این راه ^{باید} خوبت و سحر خود را ^{باید}
 که به گمان پاپس مرگ ^{باید} و غوه مردم ^{باید} که ^{باید}
 پیدا شود اگر در میان خواب ^{باید} مخالف خوف و ^{باید}
^{باید} که چری ^{باید} و ^{باید} که ^{باید}
 خواب ^{باید} و ^{باید} که ^{باید}
 خواب ^{باید} که ^{باید}
 سرود به ^{باید} که ^{باید}
 پیش ^{باید} که ^{باید}
 خواه ^{باید} که ^{باید}
 که ^{باید} که ^{باید}
 به ^{باید} که ^{باید}

عالمی خواه بالائی شتر یا بالایی خر ولادیده بعرفت خوب
می رود تعریس این گیتکم در اندک زمانه ابلیس فوبت
و اگر خود را بپیر و صغیف خوب بنماید یا درخت کاک او را
یا درخت کاک کینل یا درخت سیاه خواه شک خوب دیده
بود تعریس این است که بنده خواب منقلب کرده در
گرفزار بود و اگر در میان خواب کسی بر خود غلبه کند یا زنی
بود که بوه با او در ملاحت کرد یا خر مهره دیده بود خواه
درخت تار خوب بنماید تعریس این است که نه و آنکه در
آید خواه از کسی دیگر شنیده بود اگر زنی بر همه انوار و خندان
یا از خانه خود از زده سده بیرون بر قدمه با خواب بنماید
این است که بنده خواب منقلب کعبه و بر آن توفه افتد و از
کعبه کلمها جدا کرده بر زمین افتد خواب بنماید یا با خواب
خواب ملاحت شود یا درخت و آنکه بیع بلدش کعبه نظر کند
یا کاف سر زده خواب بنماید خواه پیر از اب که روحش در خواب
در خواب بنماید تعریس این است که بیماری پیدا شود و اگر بیماری

سید و تو

کس یوناما بتدیهوائی و سیو و غیره شخص را خواب بیدار کند
 در آن وقت آن پرما حظه کند یا در نفس یا سر و نهامد
 خواب تک و یوناما حیف کند نفس این یک و ظن
 بنده خواب ویران کرد و اگر چه ماد کا و را فرود
 بند بالایی اسخالی کانه سرادیم یا جانور و غیره در خواب
 یافته بود نفس نیست که بی سک و سهم تفرقه افتد
 و اگر خواب بند که در بدنی خود سید زنجیر چینه می نالد یا سید
 خواه دفعه یا قدسیه مانیده میو و نفس این است که سبب
 کلان بود و اگر بالدر زنده که از اجزا و استمرار میشد
 باشند خود را الواریه بنده و در آن وقت اگر در غفلت
 خواب بیدار بود و نفس هر گز که سبب در آمد
 بنده خواب فوت بود اگر زنده را که او با همه شرح بود
 و چه بار شرح حواس صلی شرح و سید و اگر در بدنی حسابند
 باشد از دور کنار کرد یا مواهلت حیا نماید نفس
 این است که بنده خواب فوت بود و اگر در کس و بول یا

در سبب و کس و سبب
 در سبب و کس و سبب

من رفقه و طلقه زین چیزهای که خیرخواه یا شکر دیگر برین
اندازه باید خوابی ملاطفت بود و بعد از آن که در خواب
بیده خواب ده روز یا قیامت است و اگر کسی زنی یا
سیاه پوشیده و لوازم سیاه پوشیده یاد در بدن خیسند
باید بخواب دیده بود خواه از اول وقت تا
باید تعمرس است که بیده خواب فوت شود و اگر
دست و پایی یا موی از تن جدا افتد یا خالستد خواه
از تن در خواب ملاطفت بود و تعمرس است که بیده
خواب نبرد و اگر در زمین میان جامه کرده ری می نوزد
با بجای قبرستان و این یا بنرم یا انبار و نه گاه و
خواه ساسی و دوات خواب ملاطفت کند تعمرس است
که صحیح که خواب دیده یا که بیمار بود و اگر بعلین چنین خواه
جولم یا طلبدیر که خیرخواه یا که مهربان و صلح و لوی
پیریت و خود ما مالس و موزنک و عدلس خواب دیده
شود تعمرس است که بیمار بپورده و خود بارجم در بدلی

بسیار

و اگر خاری یا مرده یا نخری پس یا زرع بخواب دیده بود
 نخری پس نیست که بیمار بود و اگر طریقت بگفته یا او می بود
 یا مرد کو و همی خواه بیمار یا سحیح که پارچه سیاه پوشیده است
 یا جامه ریش یا سحیح که جفا بر سر داشته باشد یا خوک و
 خر و مار یا زنبکی حشرات و غیره بخواب دیده بود
 خواه کیسه که او کیسه را از جان می گشته باشد یا کیسه بر تن
 نخل بخواب بند نعرش این است که بر سر او منقلبه شده
 خواب را میس آید و اگر کسی بچشمه مرگت رخص و دیو
 و غیره را با وصاع و اطوار ناقص بخواب بیند یا
 در وقت یخ فرشته که فیض روح میبندد آنرا کند یا
 سلج در وقت گرفته ملاحظه کند نعرش این است
 که بیند و خواب فوت بود و اگر بر زمین وزن بر زمین
 خواه طفا که راه بیند که در میان خواب برنده خواب
 بیند که بیند و یا ناخوش برزند نعرش این است که بیمار
 بیدار بود و اگر کلهای سیاه یا باله بر کلهای سیاه یا سیاه

یا که خرس سینه خواهد پاره شده بودید و سینه میزاقه باشد
و بخواب دیده لغو لغو خرس است نه بنده خواب فوت
و اگر بر سینه چشم و مادها و بر یک سینه و صورت و نوتا
بر یک سینه و قیام و یک سینه و حرکت و جوار سینه
دیده بود بهتر است و لولی که این چیزها که یک سینه یا
و نخوش و اگر که ایایه رخ پوشیده رقص کمان یا سر و در
یا مردنک و نوره نواخته خواب سینه لغو خرس است که بنده
خواب سهار بود و اگر شخص را که بکار یاب میکرده باشد کوار
سینه لغو خرس است که بگور بنده خواب فوت شود و اگر
سینه که یک سینه را او برید یا بنده یا مردنک سینه خواب
دیده بود یا موی که سینه که سینه که سینه خندان و یا اختیار
رفض کمان یا در حالت و جد و سماع یا دیوانه در خواب سینه
لغو خرس است نه بنده خواب سینه لغو خرس است که نوبت
آید یا که از تو بای او فوت شود و اگر خرس و دیو
و پریت بصورت صفت خواب سینه لغو خرس است که سینه

خواب

خواب را و سیکر که خوف و غمزه نماید نعرس این است
 که بنده خواب را شمار فریب امریک بود و اگر طفلان نام
 از دنام که کربان کونم یافته وف و وقصم می نماید با خود
 بنیچه بنده که لبر بود که از خواب دیده بود نعرس
 است در ملک از غمزه نام و اگر در حق را بنده
 به خود خود ترا سیده بر زین حرفه یا که می ترسند
 شک از آن می افتد یا حکم یا التسلل را با استخوان
 باریک که نعرس است نه بنده خواب را شمار
 و اگر خانه یا جوی در شما خوابه کوه را یا اقباله بنده با طبع
 بگیت یبع تنبازه بگت دم در از خواب بنده با مردم
 گوش بریده را خواب بنده تعیرش این است که جوی
 بر نعران او شمار بود و اگر خانه رنگس رخ یاد خوشک یا
 کوه ترخ خواب بنده یا که سنیای را که مهین و تر نماند
 بنده در آید و ترسند اگر لبر خواب دیده بود نعرس این
 است که بنده خواب پریشان حالت کرد و بر او افتد

و اگر حق را نماند به پایش بیج و خندق و غیره از قبله بر بند
خواه در آنس قماره یا در چاه و غیره بعد از آن که در آنست
بیمار فریب امک بود و اگر در خواب بند که خنجر بر سر خود
میگردد و همانوقت که در میان زبردست خنجر را میگرداند و
بند خواب بر او در خواب بگردد و اگر با کلاه
و لقمه بچه که خانه خود را بچه بگرداند و بند بعد از آن
دولت که خانه آنکس خواب دیده که برود و بازین که
باشد از آنکه بر روی خنجر ناید و اگر کسی در خواب
یا جدوت بند خواب است بجا می رود یا بند بعد
ازینت که مرگ او بود و اگر کسی خوابی یا برین برین
یا سر را در میان خواب تا ببردن خود از قبله بند بعد
از در اندک زمانه مرگ او بود یا از کسی برین برود و اگر
نریا داده تا حسن و سیر و خوک و حر را بگولت بند
برابر این دادن لطف خود دیدن با این نوع است
بند خواب بیمار بود و اگر خواب بند که بوی خواب طعام

سجده

و چون مکس باو پیا افام در بدن خود چسبیده می بود
 نقش اس این است که چربی خطه بد بدلیه یا لکه کسی را در می
 بزنگ سیاه خواهد بهوره یعنی میگویند لکه های چسبیده
 را در دست گرفته رو بروی اینده خواب تضر در لید عمر
 این است که اینها تمام کف کف میسج که خواب دیده باشد
 قریب سیوه و اگر شماره افتاده لکه های بزرگی خواب
 یا زلزله زمین ملحقه بود یا مالدار قریب یا رس یا ران می
 باشد خواب دیده بود یا آنس زد که خواهد گفته که می
 شده که خواهد زاله با بر افتد یا رخد و برق بدول لبر
 صد گفته یا مالدار میگوید که گفته بود و خواب ملحق
 کرد و تعریف است هر در میان تلخ و سلطنت خلک در آید
 و اگر خواب با نخوس که را الوفت رب در میان خواب
 ملحقه در لید تعریف است که گفته که منده خواب را نید با
 در جهان که بود و اگر یک و کربس و کربه و کوه و ریل و کوه
 و بلخ خواب دیده بود تعریف است این است که خبری نقصان

و چشم پس آید و اگر در میان خواب سمندر و جود دریا
را خشک به بند نعرس این است از ارتب دق
بیدار بود و اگر جگر بچ بر خواب انس خور آن و جکی و جکورا
علیه علقه بخواب بند نعرس زیت که قصه و به کامه بود
و اگر شغاب را بر روز را در کنار آن خواب مدد خط کند
و به بندر همانوقت بارش باران بر کوه خود منزل
شفاگ لوز میگذرد نعرس این است هر چری نقصان بود
و چشم آندوه پیش آید و اگر در میان خواب شاد خواه
خویش که میباید به بند نعرس زیت که دو
بیمرد و نقصان دولت و فرزند بود و اگر روغ آید
را در میان خواب بخورد تغییرش زیت که بهار میباید
در میان دفع نخوت خوابها نوحوس بد که خواب
های نوحوس که از دیدن لب همار خواه مخاطره مرکب
بسن می آید که بعد از خواب مدد خط بود بسیار رف
نخوت این می باید که هر چه همای ده هر از چیت کایتی

و برار اموت سوم خواهد یک لک چپ مندر نتیج و
 ده برار اموت سوم لرضل سرخ و روغن زرد ماد کا و
 کرانده کا و دان نماید بعد ده برهن بر اطعام حوالی جوار
 آنها خوراننده فی برهن یک کسره و چنان بدید
 اگر انقدر استعدا دناشد فی برهن یک **مطلد**
 و اگر انقدر کم استعدا میاگر مرفذره استعدا باشد
 طلده چنان بدید و رحمت نماید در صورت رفع کحت
 جوارها بر خوش کشته بهک خوب بجای که **تفصیل**
 بجاری مرقوم که کلین بجای و یک چار مفصله و یا
 و دیگر بجاری مصلحت است از ابتدا تا انتها درین **نسخه**
 دل نیند مریخ است چار طالیس دوازده سکر است
 و بجاری سکون و ملا خطه کفن کند ریخه و خواص لک و بجاری
 آدی و چار طالیس و یخه که چه قدر بعد ریخه قدر خوش اند
چار جاوزن ریخه قدر بعد ریخه قدر خوش اند **بجاری**
 و بجاری فادان چنان ریخه چهل یکی و صرافه بیع کرکب

و چار اولاد زاده و چار اولاد سعاد ماده چار کوفت
سعاد ماده چار زلفن بر براتم هر چه چار ملاطفت اوق
نیکه و چوه چار متوقم چار کمدیل چاه و حیرت کلام
طرف بعد کلام سمت خوش چار نه و خوش در حیرت
مالدیب که کوفت و حیرت چار موقل جانها موقل
در حیرت چار تبارع طنک بیع چار بار چار کلام موقل بعد
طعام چار مایه سر کلام طرف نهد و کلام طرف خوش
کت حواص لمن و چار اولاد بیع دم کمره بیع چار ساد
چار کلام موقل در بریات چار ملاقات کول تار
و انواع حصص در و خوش آنها و چوه چار سدن یا بیع
و چوه زمان شها کول چار بیع کرس و چید کرس چار
تولد دان هر ماه بر در سکرانت چار بعد کرس بر و
حیثت و سدن پوساک و چوه چار ملاطفت کون
مار در پیام و شش مارک نه در آن روز نامی بر سات می
چار اصلاح بیع بریدن چوه بار ابان چار خراب کول

چهار

حوی و میان لوباب چارهای متفوق در باب تنویر شدن
 زهره و مشرب چارهای کفون جراحه چار نمود و در
 آن چارها بنام باغ هر دو قسم چار بود که چنان است
 در درگاه و در چار نمود و چنان است به نام بهاب
 کفون چار نمود و چنان است که در نام زهره به نام چار نمود
 کفون چار نمود و چار چارها که نام چار است میان
 دانس مقام چارها در درگاه صاحبان به نام چارها
 بوقت رویداد نوبت هر طرف متوقف در باب تجارت
 که در نوبت و چار و کفون رویداد چارها در مقام
 رفتن بجای چارها و نوبت زهره نمود و با نوبت در
 در هر یک چارها کفون چارها رویداد نوبت میان
 چارها و چهار چارها چارها کفون در میان نمود و چنان
 که در هر یک چارها کفون و نمود و چنان است در درگاه
 میان هر یک چارها کفون و نمود در یافتن نام از چارها
 این نمود و چنان است که در یافتن نام از چارها نمود و چنان

چهار چرخ العین و قاعده دریافتن چند زمان که تا یک
 راس و در این چهار بر کله دند چکر و قاعده دریافتن اوقات
 و ایات با چه چهای و اوترا این و میان خود بدست زبده و
 چهار تاریخ با نوحس هر قسم و میان حکم با حوت با نوحس
 و غیره و میان این تعداد آن و موم و غیره برابر هر اطراف
 بموجب تعویبات ذیاب در ملاء کون و خوردن جبر
 برابر ارتفاع نخوت و با اول نمته و روز و نجر تا بر اطراف
 و میان کون و ادرکس ایچ خاصیت بعد و نوحس همه در روز و کون
 و حوک و چند زمان و لکن و غیره بیان کوار و وقت
 نورد بیان بر نجر کون که چیزها پس که در این کون
 منقاد تعاقب مکان و نقصان و استی چهره در ایچ
 تریاب و دیگر چرخ بولاب لوفت روایک کون و چرخ
 سکون و بد سکون روایک کون و چرخ داخل بدن حویله
 که نوحس با کسه منهد بر پس چرخ لائل در میان نمته
 و روز تا بر داخل مکان و نجره خوب ایمانه و ناقص

چهار چرخ العین
 و در این کون

در این کون

ولكن خوب و بیانه و ناقص و پجاری ماه برای رویی
 مفرود داخلت مکان و میان سگونها بر روز خلت
 حکان و بیان پجاردربیان سکل ^{۱۲} دوازده ریس یعنی
 دوازده ^{۱۲} میخ پجاردکی نامه پجارد ^۸ نوروز و پجارد ^۹ محرم
 الحرام و پجارد ^{۱۰} سکر الدیج یعنی نارنجی بر ماه که مذکور است
 برای روانی هر طرف و دیگر کارهای نیک منع و
 ناقص است پجارد ^{۱۱} تعمیرهای خواب و خواص سعد و شکر
 و خجرات و غیره برای رفع سختی آن ختم با بوی
^{۱۳} **ختم با بوی پجارد کاک** پختن ^{۱۳} ناپو جهایا ^{۱۳} تیره آن
 ملا و پایا ^{۱۴} چه که بهای حورین ^{۱۴} سیکه ^{۱۴} هین جانو
 کاک ^{۱۵} سیکه ^{۱۵} چوهای کلهه ^{۱۵} رو بیج ^{۱۵} هوک ^{۱۵} جنتی ^{۱۵} هوی
 مرت ^{۱۶} شوک ^{۱۶} **پجارد ساعت جاتر اضروری**
 که کاتته او که کایار ^{۱۷} باره انگری کا مین پار ^{۱۷}
 نیا که هاس ^{۱۸} یون پجارد ^{۱۸} تبیین جلی کون ^{۱۸} مند ^{۱۸} ر ^{۱۸} کون
 بیس ^{۱۹} کوم ^{۱۹} که ^{۱۹} پوره ^{۱۹} پنزده ^{۱۹} که ^{۱۹} مند ^{۱۹} کون ^{۱۹} حوره ^{۱۹} کورکان ^{۱۹}

۱۴ شد بود چوده ۱۴ کوک پنجاه باره ۱۲ تا هفتاد باره
 موی تا ماتو نو نو درگ اول ۱۲ بی بیار خاثر اگرو
 بستک یوتپی که منی در وقت دریافت ساخت
 و روز نیک که از راسته جوک که بند هر کار یک کند
 بر آورد بر روز چهارم پروا و حبه و القادیس روز
 چهارشنبه دوش و سیر و دوا و ۱۲ روز شنبه پنج و دوش
 تیریس ۱۳ روز شنبه چوبه و بوی و چوبه ۱۲ روز جمعه
 پنجشنبه و پنج و اما و س و پورن حال دریافت مرث جوک
 که بسیار بد است یکشنبه دوش و پنج و سیر
 چهارشنبه ۱۴ جمعه ۱۵ روز شنبه ۱۶ روز یکشنبه
 ۱۷ روز دوش ۱۸ روز سه شنبه ۱۹ روز چهارشنبه ۲۰ روز پنجشنبه

سکینه	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱
روز شنبه	روز شنبه	روز شنبه	روز شنبه	روز شنبه
۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰
روز شنبه	روز شنبه	روز شنبه	روز شنبه	روز شنبه
۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰
روز شنبه	روز شنبه	روز شنبه	روز شنبه	روز شنبه
۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰
روز شنبه	روز شنبه	روز شنبه	روز شنبه	روز شنبه
۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰
روز شنبه	روز شنبه	روز شنبه	روز شنبه	روز شنبه

دس مکر کنبہ دس

مول بدور ناہار روزگہار رول دہشتا ریکہ نور بہادر اور بہادر
روزگہار ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰

ساقوت سر پاک بیچارہ خاترا لیتے لو کھڑا زب

سین کمرے بار تہہ اول کھڑا نام کے حورو کو پچار
باکوں دو کینے جو ریکے رس کے بہاک کہانی سن
من میں تان سے سب جیو میری بہائی سن باکو کور
سیت بہاک کر لہو سن اس میں بہلاوت کر خالو
بہو میں جو کور کوریکے کا تو لہتہ کے بہاک
س پر ی میں حرت ہر نہہ خاترا زب تیاک
ایک پر ی نو سہم ہر بہا بہدر ابار کچھو سچا کر لہو
کر لہو نہیں کچھو سچا کر لہو سن اسندوں یک دمار

۱۰ رور دوسرے چھتر نام احمد

۱۹	۱۹	۱۹
۳۸	۳۸	۳۸
۴۶	۴۶	۴۶
۵۱	۵۱	۵۱
۶۲	۶۲	۶۲
۸۲	۸۲	۸۲
۹۱	۹۱	۹۱
۱۰۲	۱۰۲	۱۰۲

نیت کنه و درود چشمه لودی رس و درود ساول سلطان
 جان ریش ریش کریم عود ریش ریش مونس
 بیگانه ریش کریم کربیم ریش کریم
 بهادری سولر سولر کنگ ریش مونس
 ریش مونس ریش سرد ریش ریش مونس
 سکیم بیان لوله برجهک
 یوس ادر کوش ماله دی جهد پهاکی پهن دو جهد فهد یار
 ریش مونس ریش سرد ریش سرد ریش سرد ریش سرد
 مونس مونس مونس مونس مونس

در یافتن چندان قسم و کیمه و کیمه تا رخ باشد
 انرا در واره ^۱ خیز بکند و با شمع ^۲ طرح دم در اوقات همراه
 باشد او ^۳ کند گشته ^۴ سهار نماید ^۵ با تاب ^۶ است ^۷ اید ^۸ نعی
 معلوم بود ^۹ مکن ^{۱۰} هم ^{۱۱} ریح ^{۱۲} ای ^{۱۳} ماه ^{۱۴} یوس ^{۱۵} است ^{۱۶} و ^{۱۷} اوج ^{۱۸} مگر
 باد و ^{۱۹} ارده ^{۲۰} از ^{۲۱} همه ^{۲۲} ضرب ^{۲۳} کردم ^{۲۴} یکصد ^{۲۵} و ^{۲۶} هفت ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰}
کسیار و چندگان برکنه شد در یافتن خفته ماه نایت
 باد ^۱ شمع ^۲ کبای ^۳ یک ^۴ سنگ ^۵ زنت ^۶ کی ^۷ دس ^۸ ولی ^۹ بتی ^{۱۰} جان ^{۱۱} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰}
مهر ایمان اور وی پهس رهد ار دی پهس

مورداد		بند		مورداد		مورداد	
+	+	سینه	م	۳	مورداد	+	+
+	کرگانه	+	۳۱	۳	سینه	+	+
مغزین	+	+	م	۵	مورداد	+	+
+	+	کرک	م	۵	سینه	+	+
+	سینه	+	۵	۵	مورداد	+	+
کشان	+	لولد	۳	۵	سینه	+	+
+	+	+	۳	۵	مورداد	+	+
+	برجه	+	م	۵	سینه	+	+
میں	+	م	م	۵	مورداد	+	+
+	+	+	۳	۵	سینه	+	+
+	کینه	+	۳	۳	مورداد	+	+
			۳	۳	سینه		

